

اشاره

در فصلنامه میثاق امین صفحاتی به احیای تراث اختصاص داده شده که شاید بتوان گفت مانا ترین بخش فصلنامه باشد. تاکنون رسائلی از علما و حکما احیا و تقدیم خوانندگان شده است. از طرفی صفحاتی نیز زیر عنوان «الف. لام. میم.» به معرفی مدارس دنیای اسلام از آغاز تاکنون اختصاص داده شده که شماری از آنها معرفی شده است و ان شاء الله ادامه خواهد یافت. در واقع، بیت الحکمه‌ها پیشینه مدارس در دنیای اسلام‌اند و شایسته بود پیش از آنکه مقالات معرفی مدارس چاپ و منتشر شود، این کتاب در شماره‌های اول یا دوم فصلنامه معرفی می‌شد، ولی دسترسی به این رساله برایمان ممکن نبود. تا اینکه در بهار ۱۳۸۷ یک نسخه فرسوده از این اثر، یعنی «بیت الحکمه»، به دست آمد و اقدام به ترجمه و ویرایش آن شد. از آنجا که این اثر کمیاب است و در واقع احیای دوباره این رساله محسوب می‌شود، بر همین اساس در این بخش گنجانده شده است.

بیت الحکمه

* سعید الديوه‌جی

ترجمه: رضا دادگر

نهضت ترجمه‌ای که مسلمانان^۱ آغاز کردند، در پی پیوندشان با دیگر ملت‌ها بود و همین موجب

* سعیدالديوه‌جی در سال ۱۹۱۲ در موصل عراق به دنیا آمده است. از آثار او می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) التربية و التعليم في الاسلام، موصل، مکتب التراث العربی، ۱۴۰۲ق.

ب) بحث في تراث الموصل، دراسة في المصادر التاريخية لتراث عراق، وزارة الثقافة و الاعلام، المؤسسة العامة للآثار و المتاحف، ۱۴۰۰ق.

ج) الامير خالد بن يزيد، دمشق، ۱۳۷۲ق.

د) بيت الحکمة، موصل، ۱۳۷۳ق.

۱. نویسنده کتاب در این موارد از واژه «العرب» استفاده کرده است. اما از آنجا که منظورش مسلمانان است، در ترجمه آن واژه «مسلمانان» آورده می‌شود.



شد که از معارفی که پیش‌تر از آن اطلاع نداشتند آگاهی یابند. از جمله مؤسسات فرهنگی در شهرهایی که مسلمانان آنها را فتح کردند یا با آنها ارتباط یافتند، می‌توان «دارالحکمه»ها یا «دارالعلم»ها را نام برد. آنان در اسکندریه «دارالعلم» را یافتند.^۱ مسلمانان از عالمان این مراکز در ترجمه و شرح کتابهای حکمت مدد گرفتند. در شهر اخمیم دارالحکمه‌ای بود که اهمیت آن کمتر از دارالعلم اسکندریه نبود.^۲ مسلمانان در اندلس بیت‌الحکمه‌ای را یافتند که دارای کتابهای نفیس و تصاویر ارزشمندی بود.^۳ در شهرهای روم و قبرس نیز چند دارالحکمه وجود داشت. زمانی که مسلمانان کتابهای حکمت را ترجمه کردند و تعداد زیادی از آنها را فراهم آوردند، خلفا و دانش‌دوستان تصمیم گرفتند این کتابها را در مکانهای خاصی که «بیت‌الحکمه» یا «دارالحکمه» یا «خزانة‌الحکمه» نامیده می‌شد گرد آورند. البته همه این نامها به یک معنا بود و منظور از آن محلی بود که در آن کتابهای مختلف حکمت گرد آمده بود.

خلفا این کار را به خاطر علاقه به انتشار علوم و معارف در بین همه قشرهای اجتماعی، چه ثروتمندان و چه فقرا، انجام می‌دادند تا همگان بتوانند به فرهنگ دست یابند، چرا که کتابهای حکمت مطالب ارزشمندی داشت، اما گران بود و برای فقیران دسترس به آنها مشکل می‌نمود. لذا خلفا و دانشمندان کتابهایی را که جمع کرده بودند در محل‌های مخصوصی به امانت می‌دادند و درهای آنجا را به روی هر مشتاقی می‌گشودند تا امر ترجمه، تدریس، استنساخ، مطالعه، معارضه، مباحثه، نقد و تعلیقه نویسی بر آنها را برای مردم میسر کنند. آنان این کار را برای خدمت به علم و نشر آن انجام می‌دادند تا مردم از حقایق و نتایج اندیشه‌های امت‌های پیشین در بسیاری از قلمروهای اندیشه آگاهی یابند.

نخستین بیت‌الحکمه‌ای که ما از آن اطلاع یافته‌ایم، همان بیت‌الحکمه‌ای است که عباسیان آن را در بغداد تأسیس کردند و نتایج کار آن در زمان خلافت هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ ق / ۶۸۶ - ۸۰۸ م) و پس از آن در زمان خلافت مأمون شهرت داشت. بعدها تعدادی از بیت‌الحکمه‌ها

۱. قفطی، جمال‌الدین علی بن یوسف، اخبار العلماء باخبار الحکماء، مصر ۱۳۲۶ ق، ص ۵۲ - ۱۲۷.

۲. همان.

۳. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، وفيات الاعیان ابناء ابناء الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالثقافة،

۱۹۷۷، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

در عراق دایر گردید که به زودی به آنها خواهیم پرداخت. اغالبه دارالحکمه‌ای را در شهر قیروان شمال افریقا در قرن سوم هجری قمری بنا نهادند. فاطمیان نیز دارالحکمه‌ای را در قاهره (۳۹۵ - ۵۶۷ ق / ۱۰۰۴ - ۱۱۷۱ م) بنا کردند که دارای نسخه‌های خطی نفیسی در حکمت، علم، ادبیات و فنون بود. این مرکز ۱۷۲ سال مورد بهره‌برداری قرار گرفت، اما صلاح‌الدین ایوبی در زمان حاکمیتش بر مصر آنجا را ویران کرد و به جای آن مدرسه‌ای برای مذهب شافعی بنا نهاد و قاضی فاضل بسیاری از کتابهای آن را به مدرسه «فاضلیه» منتقل ساخت.

در اواخر قرن پنجم هجری فاطمیان، آل عمار را برای تأسیس دارالعلم یا دارالحکمه‌ای در شهر طرابلس در سوریه یاری رساندند که از دارالحکمه‌های مشهور جهان اسلام بود و مدت نیم قرن شکوفایی داشت که در نهایت مسیحیان آن را ویران کردند.

از جمله مؤسسات فرهنگی‌ای که در قرن سوم هجری ایجاد شدند دارالعلم‌ها بودند. این مراکز در نشر ادبیات و علوم در بین قشرهای جامعه جایگاه والایی داشتند و مؤسساتی فرهنگی و عمومی بودند که در آنجا کتابهای گوناگونی وجود داشت. دانشمندانی که تألیفات و شنیده‌هاشان را برای دانشجویان املا می‌کردند، این کتابها را نیز بررسی می‌کردند. دارالعلم‌ها با دارالحکمه‌ها تفاوت‌هایی داشتند. دارالعلم‌ها مؤسساتی ادبی بودند که بیشتر کتابهای آن در مورد لغت، ادبیات، فقه، اخبار و سیره‌ها بود و البته کتابهای حکمت نیز در آن وجود داشت. اما دارالحکمه‌ها مؤسساتی علمی برای فرهنگهای والا بودند و بیشتر کتابهای آن در حکمت، فلسفه، منطق، پزشکی، نجوم، ریاضیات و سایر کتابهای علمی بود.

برخی از مورخان بین این دو فرقی نگذاشته‌اند. مثلاً مقریزی در سخنی درباره دارالحکمه‌ای که فاطمیان در قاهره تأسیس کرده بودند، آن را «دارالعلم» یا «دارالحکمه» نامیده است. برخی مورخان که درباره دارالحکمه آل عمار سخن گفته‌اند نیز آن را «دارالعلم» نامیده‌اند. در دارالحکمه‌ها و دارالعلم‌ها تسهیلاتی وجود داشت که دانشجویان را برای کسب علم تشویق می‌کرد. کتابها در دسترس همگان قرار داشت و به علاقه‌مندان لوازم التحریر نیز داده می‌شد. در دارالحکمه قاهره نیز وضع به همین منوال بود. در بعضی از این مراکز به افراد تنگدست کمک مالی می‌شد و به اندازه نیازشان به آنها پول می‌دادند. این رویه در دارالعلم جعفر بن محمد بن حمدان (۲۴۰ - ۳۲۳ ق) در موصل انجام می‌شد. در بعضی از این مراکز جایگاههایی برای تازه‌واردان وجود داشت که دانشجو در آنجا هر چه از وسایل زندگی و



اسباب استراحت نیاز داشت می‌یافت. خزانه الحکمه‌ای که ابوالحسن علی بن یحیی بن ابی‌منصور منجم (م ۲۷۵ق) در کرکر از مناطق القفص عراق تأسیس کرده بود، و نیز دارالعلمی که قاضی ابن حبان (م ۳۵۴ ق) در نیشابور تأسیس کرده بود، از جمله چنین مراکزی بودند. این رساله در مورد دارالحکمه‌های مشهور و گنجینه‌های معروف آن در شهرهای اسلامی بحث می‌کند. همچنین در پایان بحث از دارالعلم‌ها سخن گفته‌ایم و اختصار را در بحث رعایت کرده‌ایم. از خدای متعال توفیق مسئلت داریم.

سعید دیوه‌چی

موصل ۱ جمادی الثانی سال ۱۳۷۳ق

۴ شباط ۱۹۵۴م



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



اهتمام مسلمانان به حکمت

مسلمانان در اوایل دولت امویان بعد از پیوند با ملتهای روم، ایران، قبطیان، سریانیان و دیگرانی که تحت حکومتشان بودند، به ترجمه کتابهای حکمت رو آوردند. نخستین ترجمه در اسلام به دست خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان (م ۸۵ ق / ۷۰۴ م) انجام گرفت. کسانی که در مورد او سخن گفته‌اند اتفاق نظر دارند که او اندیشمند، ادیب و حکیم بود. او نخستین کسی بود که به مترجمان و فلاسفه صله داد و اهل حکمت و بزرگان هر صنعتی را پیش خود مقرب ساخت و کتابهای نجوم، پزشکی، کیمیا، جنگ، ادبیات، ابزار و صنایع را ترجمه کرد و به این سبب او را «حکیم آل مروان» نامیدند.

ابن ندیم از او چنین یاد می‌کند:

او اهتمام و علاقه‌ای به علوم داشت و به فکر صنعت افتاد. لذا فرمان داد گروهی از فلاسفه یونانی ساکن مصر را که عربی را به خوبی می‌دانستند گردآورند و به آنها دستور داد کتابهای صنعتی را از زبان یونانی و قبطی به عربی ترجمه کنند. این نخستین برگردان به عربی بود.

خالد، علوم حکمت را پیش یکی از راهبان مدرسه اسکندریه که مریانوس نامیده می‌شد فرا گرفت. همچنین راهب دیگری به نام اسطفانوس کتابهای حکمت و نجوم را برای او ترجمه کرد. خالد کتابهایی را در علوم که آموخته بود به جا گذاشت که ابن ندیم آنها را ذکر می‌کند. کتاب الحرارة، کتاب الصحیفة الکبیر، کتاب الصحیفة الصغیر، کتاب وصیتش در صنعت به پسرش از آن جمله است. ابن خلکان برای او سه رساله در صنعت ذکر می‌کند که در یکی از آنها ماجراهای او با مریانوس و کیفیت آموختن از او یاد شده است و رموزی را که به آنها اشاره کرده در بردارد. صاحب کشف الظنون دو کتاب دیگر به نامهای السر البدیع فی فک الرمز المنیع و کتاب فردوس الحکمة فی علم الکیمیا و نیز دو مقاله مریانوس راهب را ذکر می‌کند. گفته‌اند که او در صنعت و غیر آن نیز اشعاری داشته است.

وقتی به تألیفات و تلاشهای او در ترجمه می‌نگریم، تردیدی باقی نمی‌ماند که اولین ترجمه عربی در اسلام همان است که به دست خالد بن یزید انجام شد، چنان که اولین تألیف در علوم حکمت نیز به دست او بود. بنابراین، خالد بن یزید نخستین کسی است که در میان مسلمانان

به ترجمه و تألیف کتابهای حکمت اشتغال یافت.^۱

در دوران خلافت مروان بن حکم (۶۴ - ۶۵ ق / ۶۱۳ - ۶۸۴ م) ماسرجویه بصری، کتاب کناش^۲ اهرن بن اعین را از زبان سریانی به عربی برگرداند که در موضوع خود کتاب ارزشمندی است. کتابهای دیگر ماسرجویه عبارتند از: کتاب قوی الاطعمة و منافعها و مضارها و کتاب قوی العقاقیر.^۳ هنگامی که عمر بن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱ ق / ۷۱۶ - ۷۱۹ م) به خلافت رسید، ترجمه کتاب اهرن را در خزائن الکتب شام یافت و با توجه به منافع فراوانی که این کتاب در برداشت، آن را به مسلمانان عرضه کرد و آنان را به خواندن و بهره‌برداری از آن تشویق نمود.^۴

در زمان خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ ق / ۶۸۳ - ۷۰۵ م) دیوانهای شعر به عربی ترجمه شد. پیش از آن دیوانهای مصری به قبطی، دیوانهای شامی به رومی و دیوانهای عراقی به فارسی بودند. تمام این کتابها به عربی ترجمه شدند و این یکی از مهم‌ترین پایه‌های ارزشمند بنای قومیت عربی بود و گشایش بزرگی در زبان عربی به شمار می‌رفت و در نتیجه آن کلمات و اصطلاحات جدیدی که عرب نمی‌دانست به زبان عربی راه یافت.

ناذون، یکی از پزشکان حجاج بن یوسف، مجموعه بزرگی در پزشکی را برای پسرش فراهم ساخت و نیز کتابی در ادویه و چگونگی معالجه با داروها تألیف نمود.^۵ ابوالعلاء سالم، کاتب هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ق / ۷۲۳ - ۷۴۳ م) برخی از نامه‌های ارسطو به اسکندر را ترجمه کرد. سالم یکی از فضلا و بلغای عرب بود و مطالب دیگری نیز برای هشام ترجمه کرد. وی رساله‌هایی مثل مائة ورقة داشته که ابن ندیم آنها را مشاهده کرده است.^۶

در دولت عباسی آمیختگی عربها با دیگر ملت‌هایی که تحت حکومت آنان بودند گسترده شد و رغبتشان برای آگاهی از علوم و معارف اقوام افزایش یافت. بنابراین، دانشمندان، پزشکان،

۱. سعید دیوه‌جی، الامیر خالد بن یزید، دمشق، ۱۳۷۲ ق، ص ۳۰ - ۳۶.

۲. مجموعه‌ای از مباحث طبی را گویند. م

۳. قفطی، همان، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۴. ابن ابی‌اصیبعه، موفق‌الدین احمد، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، مصر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۳.

۵. قفطی، همان، ص ۷۶.

۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، مصر، ۱۳۴۸ ق، ص ۱۷۱.

حکیمان و صاحبان فن و ادب را مقرب ساختند و عطای فراوان به آنان بخشیدند. ابوجعفر منصور (۱۳۵ - ۱۵۸ ق / ۷۵۲ - ۷۷۴ م) در فقه، حدیث و لغت سرآمد بود، اما به علوم حکمت و به ویژه پزشکی، ستاره‌شناسی، فلک و هندسه علاقه شدیدی داشت. او نخستین کسی است که به پادشاه روم سفارش داد و از او کتابهای حکمت را درخواست نمود. پادشاه روم نیز کتاب اقلیدس و تعدادی از کتابهای طبیعیات را برایش فرستاد.^۱

منصور، عبدالله بن مقفع را (م ۱۴۲ ق / ۷۵۹ م) برای ترجمه کتاب کیله و دمنه از فارسی به عربی مأمور ساخت و ابن مقفع که به هر دو زبان اشراف کامل داشت کتاب را برگرداند. بعد از آن نیز تعدادی از کتابهای فارسی را ترجمه کرد. خدینامه در سیره، کتاب آیین‌نامه، کتاب مزدک، کتاب التاج در سیره انوشیروان و کتاب الکیکین در اخبار افراسیاب و جنگهای او با ترکان، از آن جمله است. او بعضی از کتابهای پزشکی و منطق را نیز که ایرانیان از زبان یونانی به زبان خودشان برگردانده بودند به عربی ترجمه کرد.^۲ همچنین کتابهای منطقی سه‌گانه ارسطو یعنی قاطاغوریاس، کتاب باری ارمیناس و کتاب انولوطیقا و کتاب ایساغوجی فرفورریوس صوری را به عربی برگرداند.^۳

منصور ستاره‌شناسان را پیش خود مقرب ساخت و بر پاداش آنها افزود و آنان در سفر و حضر همراه او بودند. نویخت فارسی همراه همیشگی او بود و زمانی که توان حرکت از او سلب شد و از خدمت به منصور عاجز گردید، خلیفه به او دستور داد فرزندش را جانشین خود کند و از این رو پسرش ابوسهل پیش منصور رفت.^۴ ابراهیم فزّاری منجم و پسرش محمد، علی بن عیسی اسطرلابی منجم و دیگران از ستاره‌شناسانی بودند که در خدمت منصور بودند. در سال ۱۵۶ ق / ۷۷۲ م، مردی از هند که به حرکات ستارگان و حساب «السند هند» آگاهی

۱. ابن ابی‌اصیبعه، همان، ج ۱، ص ۱۶۳؛ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و القنون، آستانه، ۱۹۴۱، ج ۲، ص ۶۷۹؛ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و دیوان المبتدا و الخبر، مصر، ۱۲۸۴ق، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، مصر، ۱۳۴۶ق، ج ۱، ص ۱۴۰؛ ابن ندیم، همان، ص ۱۱۲، ۲۳۷.

۳. صاعد بن احمد اندلسی، طبقات الامم، مصر، بی‌تا، ص ۷۷؛ ابن ابی‌اصیبعه، همان، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. ابن عبری، غریغورریوس، تاریخ مختصر الدول، بیروت، ۱۸۹۰، ص ۲۱۶.

داشت، نزد منصور خلیفه آمد. وی با خود کتابی در این مورد داشت. خلیفه دستور داد آن کتاب به عربی ترجمه شود و از روی آن کتابی تألیف گردد که مسلمانان آن را در حرکات ستارگان اصل قرار دهند. محمد بن ابراهیم فزاری مسئولیت این کار را بر عهده گرفت و کتاب السند هند کبیر را از روی آن فراهم ساخت که تا روزگار مأمون باقی بود.^۱

ابویحیی بن الطریق کتاب الاربع المقالات بطلمیوس را در صنعت احکام نجوم به عربی برگرداند.^۲ همچنین از کتابهای هندسی، کتاب اقلیدس را که از مهم‌ترین کتابهای این علم است ترجمه کرد. هندسه‌ای که در مدارس راهنمایی ما در این روزگار تدریس می‌شود، چیزی جز هندسه اقلیدس با اصلاحاتی ساده و مرتب کردن نظریات نیست.^۳

جورجیوس متوفای حدود سال ۱۶۰ ق / ۷۷۷ م - رئیس پزشکان جندی‌شاپور و پزشک منصور - به یونانی و فارسی مسلط بود و کتابهای پزشکی یونانی و فارسی را به عربی برگرداند. همچنین مجموعه‌ای را در پزشکی تألیف کرد.^۴ فرزندانش نیز راه او را ادامه دادند آنان خانواده علمی ارجمندی بودند که به ترجمه و پزشکی خدمت بزرگی کردند.

وقتی مسلمانان با شهرهای روم جنگیدند و بر بعضی از آنها تسلط یافتند، عنایت خاصی به علوم و معارف آنها نشان دادند. آنان از کتابهایی که به دستشان می‌افتاد محافظت می‌کردند ایشان نه کار اسپانیاییها را به هنگام دستیابی به کتابهای ارزشمند عربی در اندلس انجام دادند و نه کار تاتارها و مغولها را در زمان حمله به شهرهای اسلامی در شرق. مسلمانان به آنچه به دستشان می‌افتاد بسیار مشتاق بودند و به ویژه به کتابهای حکمت عنایت خاصی داشتند.

زمانی که هارون الرشید خلیفه عباسی دو شهر عموریه و آنکارا را اشغال کرد، دستور داد از کتابخانه آن دو شهر نگهداری کنند و دانشمندان و مترجمان را از بغداد برای گزینش کتابهای ارزشمند آن دو شهر که در میان سایر ملتها کمیاب بود آورد. آنان نیز کتابهای ارزشمند و کمیاب را در پزشکی، فلسفه و هیئت برگزیدند و آنها را به بغداد منتقل کردند. هارون الرشید سرپرستی

۱. قفطی، همان، ص ۱۷۷؛ صاعد بن احمد اندلسی، همان، ص ۷۸.

۲. طوقان قدری حافظ، تراث العرب العلمی فی الرياضیات و الفلک، مصر، ۱۹۳۱، ص ۸۵.

۳. همان.

۴. قفطی، همان، ص ۱۰۹.

کار این کتابها را بر عهده یوحنا بن ماسویه (م ۲۴۳ ق / ۸۵۷ م) که بزرگ‌ترین پزشک زمان خود بود، گذاشت و برای او دستیارانی در ترجمه تعیین کرد.^۱

در روزگار هارون، حجاج بن مطر کتاب اقلیدس را برگرداند. این اولین ترجمه این کتاب به عربی بود و به سبب متمایز ساختن آن از ترجمه مانویه، این ترجمه هارونیه نامیده می‌شود.

یحیی بن خالد برمکی، به ترجمه عربی کتاب المجسطی اهتمام ورزید. البته تعدادی از عالمان به ترجمه آن اقدام کرده بودند، اما موفق نشده بودند ترجمه شایسته‌ای از آن به دست دهند. لذا ترجمه به ابوحسان و سلم، از دانشمندان بیت الحکمه، ارائه شد. آنان ترجمه را اصلاح کردند و اصطلاحات مشکل آن را تفسیر کردند و ترجمه پاکیزه‌ای فراهم آوردند.^۲

منکنه هندی، پزشک هارون الرشید خلیفه عباسی، کتابهایی را از هندی به فارسی و عربی برمی‌گرداند. وی تعدادی از کتابهای پزشکی را که بر مبنای دانش هندیان بودند به عربی برگرداند. ابن دهن نیز که سرپرستی بیمارستان برمکیان را بر عهده داشت، تعدادی از کتابهای پزشکی را ترجمه کرد.^۳

هنگامی که خلافت به خلیفه دانشمند عبدالله مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ق / ۸۱۳ - ۸۳۳ م) رسید، تمام همتش را متوجه ترجمه و تألیف ساخت. کتابهای مختلف حکمت را برای او ترجمه کردند. وی به ویژه به کتابهای فلسفه و منطق اهتمام بسیار داشت، زیرا به اندیشه معتزله معتقد بود و آنان بزرگ‌ترین مؤیدان اندیشه تحکیم عقل در امور دینی بودند. مأمون دانش‌گستر، آزاداندیش و مایل به قیاس بود. بنابراین، به ترجمه کتابهای منطق و فلسفه علاقه داشت، زیرا این کار به تحکیم عقل یاری می‌رساند. لذا در زمان او بسیاری از کتابهای ارسطو ترجمه گردید و علم کلام در میان مسلمانان تولد یافت.

قاضی ابوالقاسم احمد بن صاعد اندلسی، جنبش علمی زمان مأمون را وصف می‌کند و می‌گوید: «زمانی که خلافت به خلیفه هفتم عبدالله مأمون رسید، وی آنچه را منصور آغاز کرده بود به پایان برد و به طلب دانش در جایگاههای آن روی آورد و از معادن آن، دانش را استخراج

۱. قفطی، همان، ص ۲۴۹؛ ابن ابی‌اصیبعه، همان، ج ۱، ص ۱۷۵؛ حاجی خلیفه، همان، ج ۲، ص ۶۷۱.

۲. قفطی، همان، ص ۶۹.

۳. ابن ابی‌اصیبعه، همان، ج ۲، ص ۲۳؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۴۲.

کرد. به فضل همت شریف و نیروی اعتماد به نفس فراوانش با پادشاهان روم به برقراری روابط پرداخت و برای آنان هدایای گران‌قیمتی به عنوان تحفه فرستاد و در مقابل هدایایش از آنها کتابهای فلاسفه را درخواست کرد. پادشاهان روم آنچه از کتابهای افلاطون، ارسطو، بقراط، جالینوس، اقلیدس و بطلمیوس و سایر فلاسفه داشتند برای وی فرستادند. این کتابها تا جایی که ممکن بود ترجمه شد. او مردم را به خواندن آنها ترغیب می‌کرد و به فراگرفتن آنها تشویق می‌نمود.

بازار دانش در زمان او سودآور گشت و دولت حکمت در دوران او به پا شد. صاحبان بصیرت در علوم، وقتی عنایات او را به پیشروان می‌دیدند، از هم سبقت می‌گرفتند، وقت خود را به او و پیروانش اختصاص می‌دادند، به مناظره انس می‌گرفتند، از مذاکراتشان لذت می‌بردند و نزد او به مقامهای بلند و مراتب عالی دست می‌یافتند. برخورد او با سایر دانشمندان، فقها، محدثان، متکلمان، اهل لغت و اخبار، شاعران و نسل‌دانان نیز به همین نحو بود. گروهی از صاحبان فن و آموزش در روزگار او بسیاری از اجزای فلسفه را اتقان بخشیدند و برای کسانی که بعد از ایشان می‌آمدند روشهای یادگیری را معین کردند و به زمینه‌سازی برای اصول ادب پرداختند. به این سبب، دولت عباسی به دوره شکوفایی دولت روم در زمان تکامل، فراگیری و گسترده‌اش نزدیک شد.^۱

مأمون گردآوری کتابهای مختلف حکمت را از راههای گوناگون شروع کرد؛ وی دانشمندان و صاحب‌نظران را به شهرهای روم و دیگر جاها می‌فرستاد تا کتابهای کمیاب را جست‌وجو کنند و اطرافیانش را به خرید آنها ترغیب می‌کرد. آنان نیز هر نسخه ارزشمند و کمیاب را جمع‌آوری می‌کردند. آری، «الناس علی دین ملوکهم؛ مردم بر دین پادشاهانشان هستند.» عده‌ای از فرستادگان برای به دست آوردن کتابهای مختلف از جمله پزشکی، فلسفه، ستاره‌شناسی، منطق، موسیقی، هندسه و سایر علوم به شهرهای روم مسافرت می‌کردند.

از کسانی که برای این هدف ارزشمند مسافرت کردند می‌توان فرزندان موسی بن شاکر را نام برد. آنان برای یافتن کتابهای نفیس، خود را به سختی انداختند و مبالغه‌ناگفتی برای به دست آوردن آنها صرف کردند، تا به کتابهای کمیابی دست یافتند. آنان دانشمندان برجسته‌ای

۱. صاعد بن احمد اندلسی، همان، ص ۷۵ - ۷۶.

را نیز به این منظور می‌فرستادند. وقتی کتابهای ناشناخته‌ای به دست می‌آمد، مترجمان را از سرزمینهای مختلف فرا می‌خواندند و با بخششهای بسیار تشویق می‌کردند تا برای آنها کتابهای ناشناخته حکمت را ترجمه کنند. بیشتر این کتابهای ناشناخته، کتابهایی در هندسه، علم الحیل (مکانیک)، موسیقی، ستاره‌شناسی و ابزار آلات جنگی بود.^۱

از کسانی که برای پسران موسی بن شاکر ترجمه می‌کردند، حنین بن اسحاق، حبیش بن حسن اعسم و ثابت بن قره بودند که حقوق ماهیانه آنها برای برگردان و ترجمه در حدود پانصد دینار بود.^۲ ثابت بن قره بن مروان حرّانی صابئی (۲۲۱-۲۸۸ ق / ۸۴۵-۹۰۰ م) که در بغداد مصاحب محمد بن موسی بن شاکر بود، زمانی که از شهرهای روم بازگشت، در گروه مترجمان و ستاره‌شناسان قرار گرفت و کتابی در ستاره‌شناسی ترجمه نمود.^۳ یحیی بن ابی منصور منجم مأمونی از کسانی بود که برای به دست آوردن کتابهای هیئت و ستاره‌شناسی برای مأمون خلیفه عباسی به شهرهای روم رفت. او یکی از دانشمندان بیت الحکمه بود که در شهرهای روم به جست‌وجو پرداخت و کتابهای نفیسی را جمع کرد که در وقت خود به آن پرداخته می‌شود.^۴ قسطا بن لوقای بعلبکی به شهرهای روم مسافرت نمود و بسیاری از مصنفات را به دست آورد و به شام برگشت. سپس برای ترجمه کتابهایی از زبان یونانی به عربی به بغداد دعوت شد. ابن ندیم از او چنین یاد می‌کند:

او به خاطر فضل، شرافت و پیشرفتش در صنعت پزشکی بر حنین برتری داشت و در بسیاری از علوم، از جمله پزشکی، فلسفه، هندسه، اعداد و موسیقی صاحب نظر بود؛ زبان یونانی را به فصاحت می‌دانست و زبان عربی را نیکو می‌نوشت. لذا ترجمه بسیاری از کتابها بر عهده او گذاشته شد. او از معدود مترجمانی بود که به آنها اعتماد داشتند.^۵

۱. قفطی، همان، ص ۲۴، ۸۱، ۲۰۸، ۲۸۶ و ابن ندیم، همان، ص ۳۷۸، ۳۷۹.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. ابن ندیم، همان، ص ۳۸۰؛ قفطی، همان، ص ۸۱، ابن جلجل، سلیمان بن حسان، طبقات الاطباء و الحكماء، به کوشش فؤاد سید، قاهره، مطبعة المعهد العلمی الفرنسي، ۱۹۵۵، ص ۵۷.

۴. قفطی، همان، ص ۲۳۴؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۸۴.

۵. همان، ص ۴۱۰، ۴۱۱؛ قفطی، همان، ص ۱۷۳ - ۲۴۰.

حنین بن اسحاق عبادی (۱۹۴ - ۲۶۰ ق / ۸۰۹ - ۸۷۳ م) به شهرهای روم رفت و در به دست آوردن کتابهای حکمت بسیار کوشید و تمام توانش را در آن راه گذاشت. همچنین او فرصت اقامتش را در شهرهای روم معتنم شمرد و زبان یونانی و قواعد آن را فرا گرفت. سپس با تحفه‌هایی نادر از کتابهای حکمت به پسران موسی بن شاکر پیوست و آنان او را به ترجمه کتابها به عربی تشویق کردند.

حنین یکی از بزرگ‌ترین دانشمندانی است که با ترجمه و تألیفاتش به کتابهای حکمت خدمت نموده است. وی تعدادی از کتابهای جالینوس، بقراط و دیقوریوس را ترجمه کرد. همچنین جمهوریت افلاطون، مقولات، طبیعات و خلیقات ارسطو را ترجمه نمود و همه مؤلفات علمی جالینوس را نخست به سریانی و سپس به عربی برگرداند. او کتاب عهد قدیم را از یونانی ترجمه کرد. مأمون نیز به اندازه وزن کتابهایی که ترجمه کرده بود به او طلا بخشید. برای حنین مدرسه‌ای جهت ترجمه ترتیب دادند و تعدادی از دانشمندان زیر نظر او کار می‌کردند. بعضی از آنها از یونانی به سریانی ترجمه می‌کردند و بقیه آن متون را به عربی برمی‌گرداندند. بعضی نیز به طور مستقیم از یونانی به عربی ترجمه می‌کردند.

یکی از کسانی که نزد حنین به کار ترجمه مشغول بود، شاگردش حبیش بن حسن اعسم بود که حنین او را احترام می‌کرد و ترجمه‌های او را ترجیح می‌داد. وی از یونانی و سریانی به عربی ترجمه می‌کرد. همچنین عیسی بن یحیی بن ابراهیم نیز از شاگردان حنین بود. اصطفان بن بسیل، موسی بن خالد ترجمانی و یحیی بن هارون نیز از مترجمان ارجمند بودند.^۱ پسر وی اسحاق بن حنین، متوفای سال ۲۹۸ ق / ۹۱۰ م نیز در ترجمه از یونانی و سریانی به عربی کمتر از پدر نیست و ترجمه‌ها و تألیفاتی دارد.^۲

عنایت مأمون به کتابهای حکمت و فلسفه به اوج رسید، به گونه‌ای که هنگام قرارداد عهدنامه‌ای با یکی از پادشاهان روم شرط کرد که کتابهای نفیس و کمیاب حکمت را برای او ارسال نمایند. از جمله یکی از شروط عهدنامه صلح بین مأمون و میخائیل سوم - قیصر روم -

۱. ابن ندیم، همان، ص ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴؛ قفطی، همان، ص ۱۱۷، ۱۱۸؛ حتی، فیلیپ، تاریخ العرب، بیروت، ۱۹۴۶، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۴۱۰.

این بود که نسخهٔ دوم کتابها را - برای اولین بار - از یکی از کتابخانه‌های مشهور قسطنطنیه برای او بفرستند. در میان گنجینه‌های ارزشمند آن کتابخانه، کتاب بطلمیوس در علم فلک وجود داشت که مأمون دستور داد آن را به عربی ترجمه کنند و نام آن را المجسطی نهاد.^۱ مأمون با پادشاه قبرس نیز شرط کرد که کتابهای حکمت به ویژه کتابهای ارسطو را برای او بفرستد. قفطی این ماجرا را چنین نقل کرده است:

مأمون با پادشاه روم نامه‌نگاری کرد - آن هنگام که بر آنها تسلط داشت و دین کفر را دلیل ساخت - و از او کتابهای حکمت، از سخنان ارسطاطالیس را خواست. پس پادشاه روم به جست‌وجو پرداخت، اما از آن اثری نیافت. پس آن وضع را غنیمت شمرد و گفت: پادشاه مسلمانان از من دانش گذشتگان یونانی را می‌خواهد و من آن را پیدا نمی‌کنم؟! چه بهانه‌ای خواهم داشت؟ کدامین ارزش است که برای این فرقهٔ رومی نزد مسلمانان باقی مانده است؟ سپس به جست‌وجو ادامه داد. یکی از راهبان از دنیا بریدهٔ یکی از دیرهای اطراف قسطنطنیه نزد پادشاه رفت و به او گفت: دانش آنچه می‌خواهی نزد من است. پادشاه به او گفت: مرا دریاب. راهب گفت: فلان خانه در فلان جاست. هر پادشاهی بر آن قفلی زده است. پادشاه گفت: آورده‌اند که در آن، اموال پادشاهان پیشین وجود دارد و هر پادشاهی که می‌آید بر آن قفلی می‌زند تا گفته نشود که به خاطر سوء تدبیرش به آن محتاج گردید و آن را گشود. راهب به او گفت: جریان این گونه نیست. در این مکان معبدی بود که یونانیان قبل از استقرار مسیحیت در آن عبادت می‌کردند. زمانی که مسیحیت در این سرزمینها گسترش یافت، در روزگار کنستانتین پسر لانه (هیالانه)، کتابهای حکمت در دست مردم جمع‌آوری شد و در آن خانه قرار گرفت و آن گونه که شنیده‌ام در آن قفل شد و پادشاهان بر آن قفلهایی زدند. پادشاه بزرگان حکومت را جمع کرد و جریان را به

۱. طرازی، فیکنت فیلیپ، خزائن الکتب القديمة فی الخافین، بیروت، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۸.

آنها گفت و از آنها در مورد گشودن در خانه، مشورت خواست. آنان نیز به این کار رأی دادند. وی سپس از راهب در مورد فرستادن آن کتابها به سوی سرزمین اسلام نظر خواست که آیا برای او در این کار، خطر دنیوی یا گناه اخروی وجود دارد یا نه. راهب به او گفت: آنها را بفرست که با این کار به ثواب می‌رسی. چرا که این کتابها به میان هر ملتی وارد شود، پایه‌های آن را متزلزل می‌سازد. لذا شاه به آن خانه رفت و در آن را گشود و جریان را آن گونه که راهب گفته بود یافت و کتابهای فراوانی در آن پیدا کرد. آن کتابها را از یک طرف - بدون بررسی و جست‌وجو - در پنج محموله بسته‌بندی کردند و به سوی مأمون فرستادند. مأمون نیز مترجمان را واداشت تا آنها را از رومی به عربی برگردانند. پس از مأمون نیز مردم هوشیار شدند و در جست‌وجو برآمدند و چاره‌اندیشی کردند تا مقدار زیادی کتاب به دست آورند.^۱

مأمون به این کتابها اکتفا نکرد، بلکه دوباره از پادشاه روم درخواست کرد که به عده‌ای از دانشمندان اجازه دهد تا هر آنچه از کتابهای حکمت در شهرهای روم یافتند بخرند و آنها را به گنجینه کتابهای او بیفزایند. پادشاه روم بعد از مدتی، آن را پذیرفت. مأمون گروهی علمی را برای این منظور فرستاد. از جمله آنها حجاج بن مطر، ابن بطریق و سلم سرپرست بیت الحکمه بودند. آنان شمار فراوانی از آنچه برگزیده بودند به بغداد بردند. مأمون نیز دستور داد آن کتابها به عربی ترجمه شود. بدین گونه مجموعه‌های فراوانی از کتابهای حکمت، فلسفه، منطق، موسیقی، نجوم و سایر علوم در نزد مأمون گردآوری شد.^۲

در کشف الظنون در بیان احوال مأمون و اهتمام او به علوم حکمت چنین آمده است:
و بعد از آن مأمون آمد، در حالی که علاقه بسیاری به دانش داشت. او برای به دست آوردن دانشهای یونانی و استنساخ آنها به خط عربی، فرستادگانی به سوی پادشاه روم گسیل داشت و مترجمان را بر آن کار

۱. قفطی، همان، ص ۲۳.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۹.

و داشت. آنان نیز آگاه شدند و فراگرفتند و صاحب نظرانی از مسلمانان بر این دانشها مسلط شدند و به فنون آن خدمت کردند. نظریات آنها در آن دانشها به حد اعلای خود رسید و با بسیاری از نظریات معلم اول مخالفت کردند، و آن را مورد جرح و تعدیل قرار دادند و مجموعه‌های بسیاری در مورد آن تدوین کردند.^۱

البته ما نمی‌دانیم که آیا این حرکت، همانی است که ابن‌ندیم از آن یاد کرده یا غیر از آن است. در هر حال، بغداد در علوم و معارف، قبه جهان اسلام شد و در آن دانشمندان شناخته شده‌ای گرد آمدند و با ترجمه‌هایشان از کتابهای ارزشمند و تألیفاتشان در علوم مختلف به میراث انسانی خدمات مهمی ارائه کردند.

محمد بن موسی خوارزمی از افرادی بود که در علم فلک و ریاضیات شهرت داشت. او نخستین کسی است که در جبر، مقابله و حساب کتاب نوشت و در این باب بهترین اندیشه را به نگارش درآورد. او برای بسیاری از مسائل جبر و حساب مقدماتی فراهم کرد که هنوز در این روزگار تدریس می‌شود. او این کتاب را بنا بر درخواست مأمون خلیفه تألیف کرده است.^۲

سند بن علی منجم مأمونی، از دانشمندان فلکی مشهور در زمان مأمون بود و در کار با آلات رصد مهارت داشت. لذا مأمون او را برای اصلاح ابزارهای رصدی در شمساییه بغداد فراخواند. وی در نجوم، حساب، جبر و مقابله تصنیفاتی دارد.^۳ عباس بن سعید جوهری نیز از کسانی بود که در رصد، همراه سند بن علی بود و همچنین در رصدخانه دمشق که مأمون آن را تأسیس کرده بود، به کار اشتغال داشت. او در علم فلک و هندسه دارای تألیفاتی است. او و سند بن علی منجم مأمونی و خالد بن عبدالملک مروزی و یحیی بن ابی‌منصور نخستین کسانی هستند که در امت اسلامی به کار رصد اشتغال یافتند.^۴

عبدالله بن سهل بن نوبخت در نجوم و علم فلک شهرت داشت.^۵ احمد بن محمد بن کثیر

۱. حاجی خلیفه، همان، ج ۲، ص ۶۸

۲. طوقان، همان، ص ۸۰

۳. قفطی، همان، ص ۱۴۰

۴. همان، ص ۱۴۸، ۱۴۹

۵. همان.

فرغانی، یکی از منجمان مأمون و صاحب کتاب المدخل الی هیئت الافلاک و حرکات النجوم، در نجوم و علم فلک معروف بود.^۱ علاوه بر آنها محمد بن موسی جلیس، ماشاءالله منجم، عمر بن فرخان طبری و ابوجعفر محمد بن جعفر بن سنان حرّانی معروف به بتّانی، در این کار شهرت داشتند. او یکی از افرادی بود که در رصد ستارگان مهارت کامل داشت. احمد بن عبدالله بغدادی -معروف به «حبش» که در زمان مأمون و معتصم می‌زیست و کتابی در زیج و اسطرلاب دارد- نیز در نجوم و علم فلک مشهور بود.^۲

از کتابهای مهمی که در زمان مأمون به عربی ترجمه گردید، کتاب الأکر المستحکة، اثر مهندس اوطولوقس یونانی بود که بعدها یعقوب بن اسحاق کندی آن را اصلاح کرد. یکی دیگر نیز کتاب اکر تاوذوسیوس یونانی بود که خلیفه المستعین بالله، ابوالعباس، احمد بن معتصم، در زمان خلافتش به ترجمه آن دستور داد و قسطا بن لوقای بعلبکی در سال ۲۵۰ ق برگردان آن را بر عهده گرفت و ثابت بن قره نیز آن را اصلاح کرد.^۳

تعدادی از پزشکان هم به ترجمه کتابهای پزشکی شهرت داشتند و با ترجمه و تألیف کتابهای پزشکی ارزشمند، خدمات مهمی به فرهنگ اسلامی کردند. یوحنا بن ماسویه، آل بختیشوع، عیسی بن حکم، زکریا طیفوری، حبیش بن حسن أعسم، صالح بن بهله هندی، جبرائیل کخال، حجاج بن یوسف بن مطر و یعقوب بن اسحاق کندی از آن جمله‌اند.

مأمون برای نگاهداری هر اثر نفیسی که بر آن اطلاع می‌یافت اصرار داشت و برای جست‌وجو، ترجمه و تدریس آن از دانشمندان دعوت می‌کرد. یکی از این موارد هنگامی بود که بر رساله السرف فی الکیما، اثر هرمس، در شهر اخمیم آگاهی یافت. آن کتاب در زیر لوح مرمری و در قبه‌ای بود که زن مرده تام الخلقه‌ای در آنجا بود که گیسوانش تا پاهایش کشیده شده بود. آن زن هفت دست لباس طلایی داشت و بر روی هر کدامشان یک دکمه طلایی بود. در کنار آن زن تخت کوچکی بود که بر روی آن مردگانی به شکل کودکان قرار داشتند. این رساله در زیر سر آن زن و در قابی از طلا بود که مثل کتف بزرگ سیاهی به خط ناشناخته‌ای نوشته شده

۱. صاعد بن احمد اندلسی، همان، ص ۸۶ - ۸۸.

۲. همان.

۳. حاجی خلیفه، همان، ج ۱، ص ۱۴۲.

بود. در آن موقع مأمون عباسی در مصر بود. پس مردی از قبیله حمیر که از مسانید آگاهی داشت، آن رساله را به همراه مزامیری که آن را روشن می‌ساخت، تفسیر کرد و برای مأمون ظاهر گردانید.^۱

خلاصه، مسلمانان بیشتر کتابهای علمی معروف پزشکی، فلسفه، نجوم، ریاضیات، منطق، فلک، کشاورزی، صنعت، تاریخ، ادب ملل و سایر علوم را به زبان خود ترجمه کردند و از هر ملتی بهترین را گرفتند. مترجمان نیز از پیروان ادیان و مذاهب مختلف بودند و در میان آنان مسلمانان، مسیحیان سریانی، یهودیان، صابئان ستاره‌پرست، برهمنان و نبطیان، مجوسیان و دیگران حضور داشتند.^۲ خلفا و دانش‌دوستان از آنان استقبال می‌کردند و به آنان پاداش می‌دادند و آنان را به روشهای مختلف تشویق می‌کردند تا از آنان در ترجمه و در شرح کتابهای علمی و وضع اصطلاحات جدید برای آنها استفاده کنند.

گفته‌اند که مأمون برای ترجمه سیصد هزار دینار صرف کرد. بنی‌منجم در ماه به گروهی از مترجمان پانصد دینار می‌داده‌اند. فتح بن خاقان پول فراوانی برای ترجمه، تألیف و دستیابی به کتابها هزینه کرد. محمد بن عبدالملک زیات نیز در این کار از فتح بن خاقان کمتر نیست. او برای مترجمان و نویسندگان، نزدیک به دو هزار دینار در ماه هزینه می‌کرد. تعدادی از کتابها به اسم او ترجمه شد که از جمله آنها کتاب الصوت بود که حنین آن را برگرداند. احمد بن مدیر برای مترجمان، کاتبان و مؤلفان، مقدار فراوانی از اموال خود را صرف کرد. ابومحمد حسن بن موسی، خواهرزاده ابوسهل بن نوبخت، یکی از فیلسوفان متکلم بود که گروهی از مترجمان برای برگرداندن کتابهای فلسفی گرد او جمع شده بودند. ابی‌عثمان دمشقی، اسحق و ثابت از آن جمله بودند. آنان کتابها را برای او ترجمه می‌کردند و او از مال خود به آنها پول می‌داد. کتاب شرح الاسکندر الافردوس للسمع الطبیعی و کتاب البرهان به سه هزار دینار خریده شد.^۳ تفصیل سخن درباره این نهضت پربرکت و آنچه مسلمانان برای آن به پا خاستند، به بحثی

۱. همان، ج ۲، ص ۸۷۱ - ۸۷۲

۲. همان، ج ۲، ص ۶۷۶ - ۶۸۳

۳. نگاه کنید به قفطی، همان، ص ۲۴، ۴۱، ۹۱؛ ابن‌ابی‌اصیبه، همان، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ابن ندیم، همان،

ص ۲۵۱؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، مصر، ۱۹۲۰، ج ۳، ص ۱۴۵.

طولانی نیاز دارد. نگاه به تألیفات ابن ندیم، قفطی، ابن ابی اصیبعه و حاجی خلیفه آدمی را وامی‌دارد تا از تلاشهای فراوانی که در ترجمه کتابهای گوناگون انجام داده‌اند، اطلاع یابد و از اقبال شدید آنان به فراگیری، تدبر و تألیف آنها آگاه شود. این کار در مدت کوتاهی انجام شد که ملتهای دیگر در طی چند قرن به آن رسیدند. آنان در کمتر از دو قرن، فرهنگ شرق و غرب را در گنجینه‌های خود گردآوردند و بغداد مرکز علم و ادب و هنر گردید.

مسلمانان به ترجمه کتابها، تفسیر، شرح و بسط و شرح نظریات آنها اکتفا نکردند و شروع به تطبیق علم بر عمل نمودند. آنان آلات رصد را به کار بردند و در بسیاری از شهرها رصدخانه ساختند. قدیمی‌ترین رصدخانه‌ها دو رصدخانه‌ای است که مأمون دستور ساخت آن را داد. یکی از آنها در شمّاسیة بغداد بود و دیگری در تپه قاسیون دمشق قرار داشت. رصدخانه‌ها با ابزار دقیقی که دانشمندان علم فلک ساخته بودند مجهز شدند و شروع به رصد ستارگان کردند و یافته‌ها و مشاهدات و ملاحظاتی‌شان را که تا حدودی نیز دقیق بود، تدوین نمودند.

ابن ندیم می‌گوید که ابزارهای رصد در شهر حزان به کار می‌رفت و پس از آن به دیگر شهرها رسید و در دولت عباسی تولید و به کارگیری آن گسترش یافت. این امر از زمان مأمون بود و نخستین کسی که این ابزار را به کار برد، ابن خلف مروزی بود. مردم از او تقلید کردند و سپس این صنعت فراگیر شد.^۱

عباس بن سعید جوهری منجم، ساخت ابزارهای رصد را اتقان بخشید و مأمون او را برای اشتغال در رصدخانه شمّاسیة بغداد فراخواند.^۲ یحیی بن رستم ابوسهل کوهی منجم، دانشمند علم هیئت و آگاه به تولید ابزارهای رصد بود که در آن تا حد بسیار زیادی پیشرفت کرده بود. شرف‌الدوله آل بویه (۳۷۸ ق / ۹۸۸ م) او را برای رصد ستارگان به بغداد فراخواند. وی خانه‌ای در دارالمملکه بنا کرد و پایه‌ها و ستونهای آن را مستحکم ساخت - تا بنیانش سست نباشد یا چیزی از پیرامون آن فرو نشیند - و در آن ابزارهای رصد کار گذاشت و به استخراج و رصد ستارگان پرداخت.

تعدادی از دانشمندان در کاربرد اسطرلاب مهارت پیدا کردند و کتابهایی را در مورد چگونگی

۱. ابن ندیم، همان، ص ۳۹۶.

۲. قفطی، همان، ص ۱۲۸، ۲۲۰.

به کارگیری آن تألیف نمودند؛ ابواسحاق ابراهیم بن حبيب فزّاری نخستین کسی است که در اسلام با اسطرلاب کار کرد. بنو صباح هم این گونه بودند. آنان که سه برادر بودند، صنعت اسطرلاب را بهبود بخشیدند و کتاب برهان صنعة الاسطرلاب اثر آنهاست.^۱ احمد بن محمد صاغانی ابوحامد اسطرلابی (م ۳۷۹ق / ۹۸۹م) یکی از آنها بود که صنعت اسطرلاب را در حد اعلائی استحکام بخشید. ابزارهایی که او ساخت، مورد اتکا و اعتماد مردم بود. شاگردانی هم که پیش او تعلیم دیدند، خود را به او منسوب می‌کردند و به آن افتخار می‌نمودند. صاغانی بخشهایی به ابزارهای قدیمی رصد افزود. وی در رصدخانه‌ای که عضدالدوله آل بویه بنا کرده بود، کار می‌کرد.^۲

مسلمانان برخی از تجربه‌ها را در مساحت تطبیقی انجام دادند و دایره نصف النهار را محاسبه کردند. این کار به دستور مأمون خلیفه انجام شد که برای این کار دو گروه معین کرد؛ یکی از آن دو در صحرای سنجار مشغول بود و گروه دوم در صحرای تدمر. نتیجه کار هر دو گروه نیز یکی بود و برای افتخار مسلمانان همین کافی است. نتیجه‌ای که آنان به آن دست یافتند، به آنچه امروز می‌دانیم نزدیک است و می‌توانیم آن را دقیق‌ترین نتیجه‌ای بشماریم که دانشمندان - قبل از عصر کنونی - به آن دست یافته‌اند.

تمام اینها به فضل مأمون خلیفه بود که دانشمندان فلکی او - برای نخستین بار در تاریخ جهان - به کارهای علمی اقدام کردند. و دایره نصف النهار را محاسبه کردند و به وسیله آن محیط و قطر کره خاکی را بررسی نمودند و در کار خود موفق شدند. آنان در زمان خود بزرگ‌ترین دانشمندان فلکی بودند و از استادان دانشمند در دانش دقیق خود و نتایجی که به آن رسیدند، به شمار می‌رفتند.^۳

جغرافی‌دانان نیز نقشه‌های جغرافیایی به دست دادند که در حد اعلائی دقت و اتقان بود. استاد جمیل نخلة المدور به نقل از مسعودی می‌گوید: «احمد نهاوندی کتابی دارد که دنیا را در آن برای هارون الرشید با دریاها، کوهها، دره‌ها، اقلیمها، شهرها و سایر جاهای آن تصویر کرده

۱. ابن ندیم، همان، ص ۳۸۵.

۲. قفطی، همان، ص ۵۶.

۳. نشریه ثقافت الهند، سال دوم، ش اول.

است.^۱ قره بن قمیطای حرّانی در این زمینه کار کرد و ثابت بن قره حرّانی آن را تحلیل نمود. ابن ندیم می‌گوید که این تصویر را در پارچه دیباجی که رنگ شده بود و رنگها شمعی شده بود، دیده است.^۲

مسعودی^۳ تصویری را که برای مأمون ساخته شده بود ذکر می‌کند و در سخن خود درباره اقالیم می‌گوید:

و این اقالیم را دیدم که به انواع رنگها به تصویر کشیده شده بود، اما نه در کتاب. و بهتر از آن را در کتاب جغرافیا، اثر مارینوس، و تفسیر جغرافیا قطع الارض دیدم. در الصورة المأمونیه که برای مأمون کار شده بود، تعدادی از حکمای زمان او برای ساخت آن جمع شدند و در آن جهان را با افلاک، ستارگان، خشکیها، دریاها، آبادیها، ویرانه‌ها، و محل سکونت ملتها و شهرها و غیر آن به تصویر کشیدند. این تصویر از جغرافیای بطلمیوس و جغرافیای مارینوس و دیگران بهتر بود.

ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر صوفی - خادم عضدالدوله آل بویه - از منجمان بزرگ بود و کتاب الکواکب را تألیف کرد.^۴

اهتمام خلفا فقط بر حکمت، فلسفه و علوم عقلی متمرکز نبود، بلکه آنان به ادبیات، فقه، کلام، تاریخ عرب و اخبار آن همت می‌گماردند، نشستهای علمی برگزار می‌کردند و در مراکزی که در آن علوم و معارف مطرح بود شرکت می‌نمودند. به ویژه مأمون که دانشمند و حکیم بنی‌عباس بود، در علوم بسیاری مشارکت داشت و مجالس منظمی برگزار می‌کرد که مهم‌ترین دانشمندان بر آنها اشراف داشتند و کسانی که خلیفه آنها را برمی‌گزید در آن مجالس شرکت می‌کردند. او خود نیز در آن مجالس حاضر می‌شد و مثل یکی از آنها، بدون تفاوت خاصی با شرکت‌کنندگان، می‌نشست.

۱. جمیل نخیله، المدور، حضارة الاسلام فی دارالسلام، مصر، ۱۳۲۳ق، ص ۲۰۹.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۹۷.

۳. مسعودی، علی بن حسین، تنبیه الاشراف، مصر، بی‌تا، ص ۳۰، ۳۱.

۴. ابن ندیم، همان، ص ۲۹۵.

طیفور از یحیی بن اکثم چنین روایت می‌کند:

زمانی که مأمون به بغداد وارد شد و پایتختش در آنجا مستقر گردید، دستور داد گروهی از فقها و متکلمان و اهل علم به دیدار او بیایند. وی عده‌ای از آنها را برای همنشینی و گفت‌وگوی برگزیده؛ در زمستان بر روی نم‌نشست و در تابستان بر روی حصیر و همراه این دو چیزی از گسترده‌های دیگر نبود.^۱

نشست فقهایی که یحیی بن اکثم آنها را برای مناظره به حضور مأمون برگزیده بود، در روز سه‌شنبه هر هفته برگزار می‌شد.

بیت الحکمه بغداد^۲

بیت الحکمه‌ای که عباسیان در بغداد تأسیس کردند اولین بیت الحکمه شناخته شده در میان مسلمانان است و به سبب کتابهای نفیسی که در علوم و معارف گوناگون و به زبانهای مختلف در آن وجود داشت، همچنان دارای جایگاه ارزشمندی است. متونی که ما بر آن اطلاع یافتیم، از این مؤسسه فرهنگی به تفصیل مطلبی نمی‌آورند، بلکه ما این مطالب را به صورت پراکنده در بعضی از منابع می‌یابیم. آنچه می‌بینیم این است که این کار نخستین بار در دوران خلافت ابوجعفر منصور (۱۳۵ - ۱۵۸ ق / ۷۵۲ - ۷۷۴ م) انجام شد. برای منصور کتابهایی در طب، نجوم و هندسه ترجمه گردید و نیز کتابهایی چند در حدیث، تاریخ و ادبیات تألیف شد. منصور این کتابها را در گنجینه‌ای گرد آورد که بیت الحکمه خوانده می‌شد.

منصور به این کتابها شوق و علاقه شدیدی داشت و سفارش آنها را به پسر و ولی‌عهدش مهدی کرد.^۳ مهدی به ویژه بعد از شیوع قیام زنادقه در بغداد، به کتابهای حکمت کم‌توجه بود، به طوری که بر آنها سخت گرفت و بیشتر دوران خلافت او در بیان اخبار آنها و داوری بر دعوت کنندگان این حرکت ویرانگر و مجازات شدید آنها به نحوی که مایه عبرت دیگران قرار بگیرند،

۱. طیفور، احمد بن طاهر، بغداد، مصر، ۱۳۶۶ق، ص ۳۶.

۲. بهترین کسانی که در مورد بیت الحکمه در عصر حاضر مطلب نوشته‌اند، دو نفرند: علامه احمد امین در جزء سوم از کتاب ضحی الاسلام و استاد کورکیس عواد در کتاب خزائن الکتب القديمة فی العراق.

۳. طرازی، فیکنت فیلیپ، همان، ج ۱، ص ۹۹.

سپری شد. بنابراین، نهضت ترجمه در عهد مهدی رو به ضعف نهاد و دانشمندان از ترجمه کتابهای حکمت، فلسفه، نجوم، و مطالبی که در مورد ملل و نحل، اندیشه و اعتقادات بحث می‌کرد، دوری گزیدند و خزانه الحکمه توسعه بیشتری نیافت.

زمانی که هارون الرشید، خلیفه عباسی (۱۷۰ - ۱۹۳ ق / ۷۸۶ - ۸۰۸ م) به روی کار آمد، به دانشهای حکمت و ترجمه کتابهای آن از زبانهای گوناگون به زبان عربی توجه کرد و کتابهایی را که نزد او گردآوری شده بود به خزانه الحکمه نیای خود افزود و خزانه الحکمه را گسترش داد. هر خزانه الحکمه سرپرستی داشت و در هر یک مترجمانی بودند که ترجمه کتابهای مختلف را به عربی برعهده داشتند و نیز کاتبانی به نوشتن کتابهای ترجمه و تألیف شده می‌پرداختند. در هر کدام نیز افرادی وجود داشتند که کتابها را جلد می‌کردند و آنها را می‌آراستند. در بیت الحکمه دایره‌های علمی گوناگونی به وجود آمد که هر کدام دانشمندان و مترجمان و سرپرستانی داشت که مسئولیت امور مختلف آن را برعهده داشتند.

یوحنا بن ماسویه، متوفای سال ۲۴۳ ق / ۸۵۷ م مسئولیت کتابهایی را بر عهده داشت که هارون الرشید در زمان جنگهای روم، دستور داده بود از عموریه و آنکارا انتقال یابند. هارون او را به عنوان فرد مورد اعتمادش برای ترجمه کتابهای مذکور - که بیشتر آنها کتابهای پزشکی بودند - گماشت. همچنین کاتبان زبردستی را برای او تعیین کرد که پیش او کار می‌کردند و او را در کارش مساعدت می‌نمودند.^۱

قفطی می‌گوید:

یوحنا از بزرگ‌ترین دانشمندان زمان خود بود که در ترجمه مهارت داشت و به دانش کتابهایی که ترجمه می‌کرد، مسلط بود، به طوری که جلساتی که برای مناظره تشکیل می‌شد، با وجود این مرد، در کامل‌ترین حد شکوفایی برگزار می‌گردید. اهل علم و ادب دور او گرد می‌آمدند و شاگردان زیادی به گردش جمع می‌شدند.^۲

از آنچه گذشت در می‌یابیم که یوحنا بر علوم مختلف مسلط بود و در این علوم زمینه داشت.

۱. قفطی، همان، ص ۲۴۹.

۲. همان.

شاگردان فراوانی گرد او جمع می‌شدند و از او درس می‌آموختند. ابوسهل فضل بن نوبخت فارسی از جمله افرادی بود که در بیت الحکمه هارون الرشید اشتغال داشت و از زبان فارسی به عربی ترجمه می‌کرد. او یکی از پیشوایان متکلمان به شمار می‌رفت و بر دو زبان فارسی و عربی اشراف کامل داشت، هر چند در دانش خود بیشتر به کتابهای فارسی تکیه می‌کرد. او در علوم مختلف تألیفاتی انجام داده بود و به همین سبب هم بود که هارون الرشید ترجمه کتابهای حکمت فارسی به عربی را بر عهده وی نهاد.^۱ علان وراق شعوبی، در بیت الحکمه هارون به استنساخ مشغول بود و بعد از مرگ هارون در خدمت مأمون ماند.^۲

هنگامی که عبدالله مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ق / ۸۱۳ - ۸۳۳ م) که علاقه بسیاری به دانشهای حکمت داشت به خلافت رسید، به گسترش دایره‌های مختلف بیت الحکمه اهتمام فراوان کرد و افرادی را برای به دست آوردن کتابهای حکمت به مناطق مختلف گسیل داشت. کتابهای بسیاری گرد آمد و مأمون برای هر کدام از آنها مترجمانی از زبانهای گوناگون یونانی، سریانی، فارسی، عبری، قبطی، هندی و حبشی انتخاب کرد و شروع به گسترش بیت الحکمه نمود. وی تعداد کتابها را با کتابهای مختلفی از آسیای صغیر، قسطنطنیه، جزیره قبرس و کتابهایی که سریانیان از کنیسه‌ها و صومعه‌هایشان در شام و شهرهای جزیره جمع کرده بودند، افزایش داد و مسئولیت این کتابها را به دانشمندان بزرگ و فصیح‌ترین آنها سپرد.

سهل بن هارون بن رامنوی دستمیسانی، یکی از بلغا، فصحا و حکما بود که اصالت فارسی و گرایش شعوبی و تعصب شدید علیه عرب داشت و از خواص خدمتگزاران مأمون خلیفه به شمار می‌رفت. مأمون او را مدیر کتابهای حکمتی کرد که از جزیره قبرس برایش فرستاده شده بود، و او برای مأمون کتاب ثعله و عفرا را که در ابواب و امثالش با کيله و دمنه مقایسه می‌شد تصنیف کرد.^۳

سعید بن هارون در بیت الحکمه با سهل مشارکت داشت و به ترجمه کتابهای فلسفی اقدام

۱. ابن ندیم، همان، ص ۳۸۲؛ قفطی، همان، ص ۱۶۹.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۶۵۴؛ یاقوت حموی رومی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، معجم الادباء، دارالمأمون، ۱۳۵۵ق، ج ۱۲، ص ۱۹۱.

۳. ابن ندیم، همان، ص ۱۷۴، ۱۸۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۸.

می‌کرد و از بلغا و فصحای متبحر و از کسانی بود که در چنین کارهای مهمی بر او تکیه می‌کردند.^۱ سلم^۲ بر کتابهایی مدیریت داشت که برای مأمون از قسطنطنیه آورده شده بود، مأمون او را برای برگزیدن کتابها و و اشراف بر انتقال آنها گماشت. یوحنا بن بطریق ترجمان - برده مأمون - که مسئول ترجمه کتابهای فلسفی از یونانی به عربی بود، ترجمه کتابهای ارسطو و بقراط در فلسفه و غیر آن را برعهده گرفت.^۳

ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی، در حالی مرتبط با خزانه الحکمه مأمون بود که یکی از دانشمندان علم هیئت به شمار می‌رفت. وی صاحب زیج معروف به «سند هند» و دارای تألیفاتی درباره آن و جبر و مقابله و کاربرد اسطرلاب بود. از تألیفات او کتاب الجبر و المقابله و کتاب العمل بالاسطرلاب است. او یکی از دانشمندان ریاضی بود که با تألیف کتابهای گوناگون در ریاضیات و هیئت به بیت الحکمه خدمت نمود.^۴

فرزندان موسی بن شاکر از فعال‌ترین عناصر بیت الحکمه بودند: سه برادر؛ محمد، احمد و حسن که فرزندان آنها بعد از آن به پسران موسای منجم شناخته شدند. پدرشان در خدمت مأمون بود و زمانی که آنها کوچک بودند، وفات یافت و مأمون سفارش آنها را به اسحاق بن ابراهیم مصعبی کرد. او آنها را با یحیی بن ابی‌منصور منجم در بیت الحکمه همراه ساخت. آنان در آنجا به آموختن پرداختند. در حالی که آنان علاقه شدیدی به دانشهای حکمت، هندسه، فلکیات، مکانیک (الحیل)، حرکات و فلسفه داشتند، به سن جوانی رسیدند.

هنگامی که مقام آنها ارتقا یافت، در بیت الحکمه به همراه دانشمندان مترجم قرار گرفتند و مدیریت بخش علوم ریاضی، هیئت، هندسه، نجوم، مکانیک و موسیقی را عهده‌دار شدند. بزرگ‌ترین آنها ابوجعفر محمد بن موسی (۲۵۹ ق / ۸۷۲ م) شهرت فراوان یافت. او بر ترجمه کتابهای جبر و مقابله در بیت الحکمه اشراف داشت و کاتبانی چند در نزد او کار می‌کردند. همچنین مترجمانی به ترجمه کتابهایی که او انتخاب می‌کرد، می‌پرداختند. یکی از کسانی که

۱. همان.

۲. همان.

۳. قفطی، همان، ص ۲۴۸؛ ابن عبری، همان، ص ۳۳۹.

۴. ابن ندیم، همان، ص ۳۸۳؛ قفطی، همان، ص ۱۸۷ - ۱۸۸.

او را در کارش یاری می‌کرد، یحیی بن ابی‌منصور موصلی منجم مأمونی بود. برادر او احمد بن موسی بن شاکر که در صنعت مکانیک کسی به پای او نمی‌رسید، به سبب کتابی که در مکانیک نوشته بود و تقسیم زاویه به سه قسمت مساوی، مشهور شد.^۱

عمر بن فرزخان طبری، یکی از مترجمان بزرگ و پژوهشگران علم حرکات ستارگان و احکام آن بود. فضل بن سهل، وزیر مأمون او را از شهرش فراخواند و به مأمون خلیفه عباسی معرفی نمود. وی برای مأمون کتابهای بسیاری ترجمه کرد و کتابهای فراوانی در نجوم و سایر علوم از فنون فلسفه تألیف نمود.^۲

حنین بن اسحاق عبادی از افرادی بود که در بیت الحکمه خدمت می‌کرد و نزد او عده‌ای از مترجمان کار می‌کردند. وی در زمان متوکل عباسی مدیریت بیت الحکمه را بر عهده گرفت و در گسترش آن کوشید. او و همکارانش کتابهای گوناگون و مهم علمی را در پزشکی، فلسفه و منطق ترجمه کردند. اهمیت بخشی که حنین سرپرستی آن را در بیت الحکمه بر عهده داشت، از بخشی که پسران موسی عهده‌دار آن بودند کمتر نبود.^۳

اسحاق بن حنین، متوفای سال ۳۹۸ ق / ۹۱۰ م،^۴ از کسانی بود که به ترجمه کتابهای پزشکی و فلسفی برای مأمون اشتغال داشت. از مهم‌ترین کارهای او ترجمه کتاب ارشمیدس به عربی بود که ترجمه آن المأمونی نامیده شد و ثابت بن قره حزانی آن ترجمه را تصحیح کرد و بدین سبب یکی از صحیح‌ترین ترجمه‌ها به دست آمد. حبیب بن بهریز، اسقف موصل، کتابهایی را برای مأمون به عربی برگرداند و نیز کتابی در احوال پادشاهان یونان را یا تألیف یا از یونانی ترجمه نمود.^۵

به این ترتیب، بزرگ‌ترین دانشمندان، فیلسوفان، پزشکان، فلکیان و دانشمندان مکانیک و فنون صنعتی در بیت الحکمه گرد آمدند و کتابهای مختلفی را در علوم و فنون و معارف و

۱. ابن ندیم، همان، ص ۳۷۸ - ۳۷۹؛ قفطی، همان، ص ۲۸۷.

۲. صاعد بن احمد اندلسی، همان، ص ۸۷.

۳. قفطی، همان، ۴۷، ۵۷، ۱۱۷ - ۱۲۲؛ فیلیپ حتّی، همان، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۴. قفطی، همان.

۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۴۱.

صنایع گوناگون ترجمه کردند. این همه در بیت الحکمه زمان مأمون به اوج پیشرفت رسید. همچنین آنچه دانشمندان در لغت، ادبیات، تاریخ، فقه، علم کلام و ملل و نحل تألیف کردند، به بیت الحکمه وارد شد. برخی از این کتابها به درخواست خلفا نگاشته شد تا در بیت الحکمه قرار داده شود.

اصمعی می‌گوید:

هارون الرشید به قدرت رسید و زمانی که شروع به کار کرد کسی را به دنبال من فرستاد. من برای او صحبت‌هایی در مورد امتهای گذشته و دورانهای ماضی بیان کردم. هنگامی که در آن شب برای او صحبت می‌کردم، گفت: ای اصمعی، پادشاهان و پسران پادشاهان کجایند؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، به راه خویش رفتند. دستانش را به آسمان بلند کرد و گفت: ای نابودکننده پادشاهان، روزی که مرا به آنها ملحق می‌کنی، به من رحم نما. پس کسی را که کنار مصالایش بود فراخواند و گفت: پیش مسئول بیت الحکمه برو و دستور بده که سیره پادشاهان را برایت بیاورد و آن را برای من بیاور. آن فرد برای او کتابی آورد و هارون به من امر کرد تا آن را برایش بخوانم. از آن شب، هر شب، شش بخش را می‌خواندم....

پس از آن خلیفه به او سفارش می‌کند تا برای کمک در نوشتن تاریخ عصر میان آدم و سام پسر نوح، به نزد ابوالبختری برود. وی نیز چنین می‌کند و آنچه را هارون امر کرده بود به وی خبر می‌دهد. پس از آن، این دو نفر کتاب المبتداء را گرفتند و از آن این جزء را نوشتند و آن را در ده ورق قرار دادند که به سیره ملوک می‌پرداخت.^۱

از آنچه گذشت در می‌یابیم که اصمعی کتابهای تاریخی را تألیف نمود و کتابی تاریخی را که در بیت الحکمه بود کامل کرد. این کار به فرمان هارون الرشید خلیفه عباسی بود. یکی از کتابهایی که او در تألیف کتابش در مورد سیر الملوک از آن بهره برد کتاب المبتداء بود. منبع دیگر کتابی در سیر الملوک بود که در گنجینه بیت الحکمه قرار داشت و در اصل از کتابهایی

۱. مجلة المجمع العلمی العراقي، ش ۲، ص ۱۴۳، ۱۷۱.

بود که برای عبدالملک بن مروان خلیفه اموی نگاشته شده بود و آن را سه تن به نامهای شعبی، ابن قریبه و ابن مقفع تألیف کرده بودند.

همچنین آورده‌اند که مأمون به فزاء دستور داد آنچه را از اصول نحو جمع کرده و از عرب شنیده است تألیف کند. مأمون دستور داد برای او اتاقی در بیت الحکمه آماده کنند و کنیزکان و غلامانی بگمارند تا مایحتاج او را تأمین نمایند تا در فکر چیزی نباشد و نفسش به چیز دیگری مشتاق نباشد. مأمون برای او کاتبانی گماشت و امنا و خیرین را همراه او ساخت. وقتی کتاب الحدود تصنیف شد، مأمون دستور داد آن را در گنجینه‌ها بنگارند و سپس آن را به مردم نشان داد.^۱ منظور از گنجینه‌ها در اینجا همان خزائن الحکمه است. مأمون دوست داشت که هر اثر کمیاب و نفیسی را در آن قرار دهد.

وقتی ابن ندیم از اسامی کتابهای شرایع که بر مذهب مسلمانان و معتقدان به آن نازل شده است، یاد می‌کند، می‌گوید:

این مطلب را در کتابی خواندم که به دستم رسیده بود و یک نسخه قدیمی بود و احتمال داشت از گنجینه مأمون باشد. ناقل در آن، اسامی صفحه‌ها و تعداد آن و کتابهای نازل شده و مقدار آن را نوشته بود. بیشتر حشویه و عامه آن را تصدیق می‌کنند و به آن اعتقاد دارند. پس آنچه را به کتابم مربوط است ذکر کرده‌ام.^۲

پس بیت الحکمه شامل هر چیز کمیاب و شگفتی بود و مؤلفان در آن بهترین کتابهای علوم را می‌یافتند. حمزه اصفهانی، متوفای حوالی ۳۵۰ ق / ۹۶۱ م، وقتی کتاب خود سنی ملوک الفرس را نوشت، از هشتاد نسخه ترجمه شده به زبان عربی از کتاب تاریخ ملوک الفرس بهره برد که یکی از این نسخه‌ها در خزانه مأمون بود.^۳

یکی از کسانی که همراه بیت الحکمه بوده و از کتابهای گنجینه آن نقل کرده است، ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست است. او از کتابهای کمیاب، تصویرهای جغرافیایی، خطهای گوناگون،

۱. احمد امین، ضحی الاسلام، مصر، ۱۳۵۵ ق، همان، ج ۲، ص ۶۵.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۲.

۳. مجلة المجمع العلمی العراقي، ش ۲، ص ۱۵۲؛ احمد امین، همان، ج ۱، ص ۱۷۸.

اوراق قدیمی و زبانهای متنوعی که در آن وجود داشت اطلاع یافته و در اثر ارجمند خود بر کتابهای بیت الحکمه تکیه کرده است. آخرین یاد کرد دارالحکمه را نیز از ابن ندیم شنیده‌ایم. ابن ندیم نمونه‌هایی از خطهای امتهای گذشته را از بیت الحکمه نقل می‌کند و در بیان سبک حمیری می‌گوید:

بخشی از گنجینه مأمون را دیدم و آن را ترجمه کردم. در میان آنچه امیرالمؤمنین عبدالله مأمون -اکرمه الله- به نوشتن آن از ترجمه‌ها دستور داده بود، خط حمیری بود. من نیز آنچه را در نسخه بود ثبت کردم.^۱

همو درباره خط حبشی می‌گوید:

اما اهل حبشه نیز سبکی دارند. حروفشان مثل حروف حمیری متصل است، از چپ به راست شروع می‌شود و هر اسم را با سه نقطه جدا می‌سازند و آن را مثل مثلث در بین حروف نقطه‌گذاری می‌کنند. این مثال حروف و نوشتن آنها از گنجینه مأمون است.^۲

همچنین می‌آورد:

در گنجینه مأمون کتابی به خط عبدالملک بن هاشم، در جلدی از پوست وجود دارد. در آن حقوق عبدالمطلب بن هاشم از اهل مکه بر فلان بن فلان حمیری از اهل وزل شهر «صنعا» به اندازه هزار درهم نقره، که با آهن وزن شده آمده است و اینکه هر گاه پرداخت آن را بخواهد، او باید آن را اجابت کند و خدا و دو ملک شاهدند.^۳

این همان بیت الحکمه‌ای است که عباسیان آن را برای تسهیل روشهای درس و مطالعه در تألیف و ترجمه برای افرادی که به آن تمایل دارند تأسیس کردند، چرا که برای عموم مردم اطلاع یافتن از کتب علمی کمیاب که از زبانهای گوناگون به عربی ترجمه شده بود سخت بود و در راه دست یافتن بر آن، ترجمه آن و تجلید و صحافی آن مبالغ بسیاری صرف می‌شد.

۱. ابن ندیم، همان، ص ۷ و ۸ و ۲۹.

۲. ابن ندیم، همان.

۳. همان.



خلفا روش مطالعه و درس را در بیت الحکمه برای مردم آسان کردند. بیت الحکمه برای نشر علوم و معارف منقول از امتهای دیگر و میراث امتهای پیشین که در مسائل مختلف فکری و علمی جلوتر بودند، تأسیس شد. درهای دارالحکمه را برای هر کسی که می‌خواست باز می‌کردند و مردم را به فراگیری دانش و اقبال به آن تشویق می‌نمودند و برای آنها مطالعه، درس و استنساخ را آسان می‌ساختند.

بر بیت الحکمه آزادی تامی غالب بود و اثری از تعصب مذموم یا جمود و سختگیری نبود. اصحاب فلسفه که با آزادی تمام و صراحت مناظره می‌کردند، در بیت الحکمه بالیدند. پیروان ملل و نحل بدون ترس و محدودیتی درباره اعتقادات خود گفت‌وگو می‌کردند. یکی از چیزهایی که مؤید ماست این است که در میان افرادی که متولی امور بیت الحکمه بودند و بر نهضت ترجمه در آن نظارت داشتند، افرادی از سریانیان نصرانی مذهب بودند که جایگاه رفیعی نزد خلیفه داشتند و علمای بزرگ مسلمان برای آنها تواضع می‌کردند و از آنها علم می‌آموختند و از اقوال و آرایشان بهره می‌بردند. آنان در نهایت آزادی شعائر دینی خود را به جا می‌آوردند، از اعتقاداتشان با کمال صراحت دفاع می‌کردند و با مسلمانان در امور دینی مناظره می‌کردند و چه بسا این کار در مقابل خود خلیفه اتفاق می‌افتاد. ثئودورس ابوقره، متوفای سال ۸۲۰م، شاگرد یوحنا دمشقی و اسقف حزان، در حضور مأمون خلیفه عباسی با دانشمندان مذهبی مسلمان در مسائل دینی مجادله می‌کرد.^۱

بعضی از اصحاب بیت الحکمه از شعوبیه بودند و در کینه‌توزی با عرب افراط می‌کردند و بر برتری عجم بر عرب تأکید داشتند. علان وراق از متولیان بیت الحکمه بود و یاقوت از او چنین یاد می‌کند:

اصلیت او از فرس و در انساب، مثالب و منافرات علامه بود. به برامکه تمایل داشت و در بیت الحکمه برای هارون الرشید، مأمون و برامکه استنساخ می‌کرد. کتاب المیدان را در مثالب نوشت که عرب را در آن هتک کرده بود و مثالب آنها را آشکار ساخته بود و از بنی‌هاشم قبیله به قبیله به ترتیب تا آخر قبایل یمن آورده بود.^۲

۱. طرازی، فیکنت فیلیپ، همان، ج ۱، ص ۵۴.

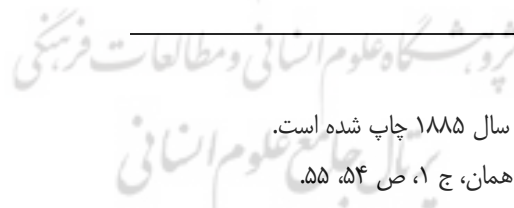
۲. یاقوت حموی، همان، ج ۱۴، ص ۱۶۱.

سهل بن هارون فقط در خدمت مأمون و همراه خزانه الحکمة او بود. گرایش شعوبی داشت و به عجم علیه عرب تعصب شدیدی نشان می‌داد. در این موضوع کتابهای بسیاری دارد.^۱ کسی بر او خرده نگرفت، اما ردیه‌هایی همراه با نصوص، منطق و عقل، بر او وارد کردند. این تسامح در بیت الحکمه‌ای غالب بود که خلفا آن را به خاطر علاقه به انتشار علوم خالص بین تمامی طبقات تأسیس کرده بودند. همچنین وقتی اروپا در سیاهی و ظلمت غوطه‌ور بود، کتابهایی در مسائل مختلف فکری در دکانهای وراقان در قلمرو هارون الرشید و مأمون منتشر می‌شد.

عبدالله بن اسماعیل هاشمی، نامه‌ای به عبدالمسیح بن اسحاق کندی نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. عبدالمسیح نیز در نامه‌ای عقاید او را رد کرد و او را به نصرانیت فرا خواند و کسی بر او در این کار خرده نگرفت.^۲ مهدی، خلیفه عباسی، برای طیمثاوس، جاثلیق بزرگ، بیست سؤال درباره نصرانیت مطرح کرد و او آنها را با صراحت تمام پاسخ گفت.^۳ حارث بن قیس فزّاری، پیرمرد کوری بود که پسری شیعی مذهب داشت. دخترش از حروریه و زنش معتقد به معتزله بود. پیرمرد به آنها گفت: خدای عزوجل مرا و شما را روز قیامت در طریقه‌های متعدد محشور کند.^۴

بیت الحکمه در قیروان^۵

دولت اغالبه در کشور تونس (۱۸۴ق / ۸۰۰م) به دست ابراهیم بن اغلب، بنیانگذار آن پدید آمد و شهر قیروان پایتخت آن شد. امرای این دولت نیز به سبب علاقه‌شان به علم و ادب



۱. همان، ج ۱، ص ۲۶۶.
۲. این دو نامه در لندن در سال ۱۸۸۵ چاپ شده است.
۳. طرازی، فیکنت فیلیپ، همان، ج ۱، ص ۵۴، ۵۵.
۴. بیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، مصر، ۱۳۲۵ق، ج ۲، ص ۲۳۱.
۵. مقری، لسان‌الدین خطیب، نفخ الطیب فی اخبار غصن الاندلس الرطیب، مصر، ۱۳۰۴ق، ج ۲، ص ۱۱۵، ۱۱۶؛ طرازی، فیکنت فیلیپ، همان، ج ۲، ص ۶۹۱؛ عنان، محمد عبدالله، تراجم اسلامیة، مصر، ۱۹۴۱م، ص ۱۳۰ - ۱۳۵؛ بحث ارزشمندی از فرهنگ در تونس، از استاد ارجمند حسن حسینی، عبدالوهاب پاشا در شماره چهارم سال بیست و هشتم مجله المجمع العلمی العربی دمشق.

ممتاز شدند. شیخ فتوا و قاضی آنان اسد بن فرات، فاتح صقلیه، و صاحب کتاب الاسدیة در فقه مالکی بود. دوران اغالبه (۱۸۴ - ۲۹۶ق) با انتشار دانشهای فلسفه، پزشکی و حکمت در تونس ممتاز است. اولین کسی که اهتمام به نشر دانش در میان ساکنان آنجا کرد، اسحق بن عمران پزشک بود که کتابهای فلسفه را شرح کرد، غموضات آن را گشود، ابواب آن را توسعه داد و کار خواندن آن را برای دوستدارانش آسان ساخت.

اغالبه در قیروان بیت الحکمه را برای تسهیل انتشار دانشهای فلسفه و حکمت بین تمام طبقات مردم تأسیس کردند. این مؤسسه مشعلی نورانی در شمال آفریقا بود و این علوم از آنجا به صقلیه - که تحت سیطره آنها بود - و سپس به شهرهای ایتالیا نفوذ کرد. اغالبه به گردآوری کتابهای علمی گوناگون از نواحی شرقی مثل عراق، شام، مصر و سایر مناطق اهتمام داشتند و بعضی از کشیشان را از صقلیه به قیروان فرا خواندند و به ترجمه کتابهای مختلف یونانی و لاتینی واداشتند. این کشیشان برای آنها برخی از کتابهای فلسفه، پزشکی، گیاهشناسی و تاریخ را به عربی برگرداندند. مردانی از شمال آفریقا که زبان عربی را به خوبی می‌دانستند آنان را یاری می‌کردند.

اطلاع اندکی درباره بیت الحکمه قیروان وجود دارد. ابوالیسر ابراهیم بن احمد شیبانی از کسانی بود که مسئولیت آن را بر عهده داشت و در ریاضیات شناخته شده بود. او از اهالی بغداد بود و در قیروان سکونت داشت و در بغداد از محدثان، فقها و نحویین بزرگ دانش آموخت. وی جاحظ، مبرد، ثعلب و ابن قتیبه را ملاقات کرده بود. او همان کسی است که مسائل محدثان، اشعار و طرائف اخبارشان را به شمال آفریقا وارد کرد. وی دانشمندی ادیب و نویسنده‌ای بلیغ و بهره‌مند از همه علوم و ادب بود و کتابهای بسیاری نگاشت. وی ادیبی متخلق و دارای نفسی مهذب بود و برای ابراهیم بن احمد بن اغلب و سپس برای پسرش ابی‌عباس عبدالله کتاب می‌نوشت. در ایام زیاده الله، آخرین امیر بنی‌اغلب، امور بیت الحکمه به او واگذار شد و تازمانی که دولت اغالبه به وسیله فاطمیان سقوط کرد، در آن منصب باقی بود و بر آن نظارت می‌کرد. پس از آن نیز دو سال زندگی کرد و در سال ۲۹۸ق وفات یافت و در شهر قیروان به خاک سپرده شد.

اخبار بیت الحکمه بعد از سقوط دولت اغالبه به ما نرسیده است. بعضی از دانشمندان از آنجا به اندلس هجرت کردند و عبدالرحمن ناصر و همچنین پس از وی پسرش حکم، آنان را

گرامی داشت و در مساجد جامع را به روی آنان باز کرد و انتشار علوم حکمت را در پایتخت حکومت - قرطبه - تسهیل نمود. دو تن از کسانی که به اندلس مسافرت کردند، ابن سعید صیقل و الفتی طریف بودند. این دو علوم حکمت را در اندلس رواج دادند.

دار الحکمه^۱ در قاهره

فاطمیان در امور بسیاری از عباسیان تقلید کردند و بین آنها مسابقه‌ای علمی برقرار بود که در قرن چهارم هجری و بعد از آن شدت یافت. فاطمیان در سال ۳۹۵ق / ۱۰۰۴م دار الحکمه را در قاهره به همان شکل بیت الحکمه بغداد تأسیس کردند و کتابخانه بزرگی ایجاد کردند که هزاران کتاب متنوع کمیاب و سخت‌یاب در آن وجود داشت.^۲ این کتابها به خاطر نیکویی خط، زیبایی جلد و ظرافت زینتهای آن ممتاز شده بود و در علوم و معارف گوناگون طبقه‌بندی می‌شد. در این کتابخانه کتابهای فقه، نحو، لغت، حدیث، تاریخ، سیره، نجوم، علوم روحانی، کیمیا، فلسفه، طب و سایر علوم یافت می‌شد که از هر کدام چند نسخه وجود داشت. همچنین در آن مصحفهای طلاکاری شده به خط کسانی مانند ابن مقبله و ابن بواب و سایر خطاطان وجود داشت. مقریزی می‌گوید: حاکم بامرالله (۳۷۵ - ۴۱۰ق / ۹۸۵ - ۱۰۱۹م) از کتابهای قصر خود و دیگر گنجینه‌های قصرها ششصد هزار مجلد کتاب به آنجا منتقل ساخت که صد هزار مجلد آن خط بدیع و جلد زیبا داشت.

۱. دارالعلم هم نامیده شده است.

۲. به خاطر کمی رقمهای کوچک (در چاپخانه) که برای حاشیه‌ها به کار گرفته می‌شود، مصادری را که از آنها در بحث دارالحکمه بهره برده‌ایم یکجا و مختصر آورده‌ایم:

طیفور، احمد بن طاهر، همان، ص ۴۵؛ مقریزی، تقی‌الدین احمد، الخطط - المعروف بالمواظع و الاعتبار، مصر، ۱۳۲۴ق، ج ۱، ص ۱۸۱، ۴۵۸، ج ۲، ص ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ج ۳، ص ۳۳۶، ۳۳۷؛ سیوطی، جلال‌الدین، بغية الوعاة في طبقات الحياة، مصر، ج ۲، ص ۳۳۴؛ ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۳۳۴؛ یوسف ابن تعري بردي، النجوم الزاهرة في ملوک مصر و القاهرة، مصر، ۱۳۵۰ق، ج ۴، ص ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۲۳؛ احمد قلقشندی، صبح الاعشى في صناعة الانشاء، مصر، ۱۳۳۱ق، ج ۲، ص ۳۱۳، ج ۳، ص ۳۶۶، ۳۶۷، ج ۱۳، ص ۲۳۷؛ کردعلی، محمد، خطط الشام، دمشق، ۱۳۲۳ق، ج ۴، ص ۱۹۸؛ طرازی، فیکنت فیلیپ، ج ۱، ص ۱۷۹؛ سید امیرعلی، مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، بغداد، ۱۹۳۸، ص ۵۱۰.

تعداد کتابهای دارالحکمه پس از آن به یک میلیون و ششصد هزار مجلد رسید. مقریزی همچنین می‌گوید: در تمام بلاد اسلامی کتابخانه‌ای بزرگ‌تر از آن نبود و در آن تصاویر جغرافیایی، ابزارهای فلکی، خطهای کمیاب، قلمهای منسوب و تحفه‌های فنی نادری بود که از آنها می‌توان به دو کره زمین اشاره کرد. یکی از آنها از نقره بود و آن را بطلمیوس ساخته بود و به امیر خالد بن یزید اموی و پس از او به دارالحکمه رسیده بود. اما کره دوم از جنس مس بود که ابوالحسن آن را برای اولین امیر مرداسیان، اسدالدوله صالح بن مرداس کلابی، در حلب ساخت. در دارالحکمه صندوقهایی نیز پر از قلمهای ابن‌مقله، ابن‌بواب و سایر خطاطان مشهور وجود داشت.

مقریزی دارالحکمه را توصیف جامعی می‌کند و می‌گوید: در سال ۳۹۵ق خانهای ملقب به دارالحکمه در قاهره افتتاح شد که فقها در آن جلسه داشتند و از خزائن قصرهای آباد کتابهایی به آن انتقال داده شد. مردم به آنجا می‌رفتند و هر کس نسخه‌ای را که می‌خواست می‌نوشت و هر چه می‌خواست می‌خواند. در آنجا قاریان، منجمان، دانشمندان نحو و لغت و پزشکان جلسه داشتند. آن خانه را فرش کردند و آراستند و بر همه درها و گذرگاههای آن پرده‌هایی آویختند و مسئولان، خادمان و فراشانی برای خدمت در آن برگزیده شدند. در این خانه از گنجینه‌های امیرالمؤمنین حاکم بامرالله و از کتابهایی در علم و ادب و خطهای برتر مجموعه‌ای گرد آمد. استفاده از آنجا را نیز برای طبقات مردم و کسانی که کتاب خواندن و تأمل در آن را دنبال می‌کنند، مجاز دانستند. همچنین از محاسنی که نقل شده و همانند آن شنیده نشده است، مقرر کردن حقوق سالیانه برای کسی بوده که جلوس و خدمت او در آنجا رسمی می‌شده است. مردم دسته دسته در آنجا حضور می‌یافتند. گروهی از آنها در قرائت کتابها حاضر می‌شدند، گروهی برای استنساخ و گروهی برای آموختن حضور می‌یافتند. آنچه از جوهر، قلم، ورق و جوهردان نیز نیاز بود وجود داشت. حاکم بامرالله خود بر نهضت علمی در دارالحکمه نظارت داشت و در حضور او مناظرات و مجالس دینی و علمی در جریان بود. در سال ۴۳۰ق ریاضی‌دانان، منطقیان، گروهی از فقها و گروهی از پزشکان به حضور او رسیدند و هر گروهی به صورت جداگانه برای مناظره در مقابل او حضور می‌یافتند. او به همه آنها خلعت می‌داد و صلّه می‌بخشید. حاکم برای دارالحکمه به اندازه آنچه برای ادامه ساختمان آن، حقوق عالمان، فقیهان و خادمان، وسایل دارالحکمه، مصارف مختلف و آنچه از ابزار، کتاب و لوازم مورد نیاز بود،



موقوفه‌هایی قرار داد که در آن نسبت معینی از موقوفات جامع الازهر، جامع مقس، جامع راشده و مواردی دیگر وجود داشت.

خلفای فاطمی به روش او ادامه دادند و موقوفات آن را چند برابر ساختند و با سخاوت برای آن هزینه کردند. سید امیرعلی می‌گوید که هزینه آن به ۴۳ میلیون درهم در سال رسید. اما مقریزی می‌گوید که در سال ۲۵۷ دینار برای آن خرج می‌کرد. شاید آنچه مقریزی ذکر می‌کند، مقداری است که در اواخر برای آن صرف می‌شده است.

علت تأکید خلفای فاطمی بر این هزینه و سخاوت این بود که آن را مرکزی فرهنگی برای انتشار دعوت و مبادی مذهب خود می‌دانستند که خلافتشان را تقویت می‌کرد. درگیری شدیدی بین آنها و عباسیان در مسئله خلافت وجود داشت. عباسیان در ضعف سیاسی بودند عجمها بر دولت عباسی مسلط شده بودند و آن گونه که خود می‌خواستند حکم می‌کردند. بنابراین، عباسیان به طعنه به نسب فاطمیان پناه بردند و ادعا کردند که آنان از نسل امام جعفر صادق(ع) نیستند و حمله شدیدی علیه اعتقادات آنان را شروع کردند. فاطمیان چاره‌ای جز مقاومت و مقابله به مثل در برابر این دشمنان نداشتند و در تقویت اعتقاداتشان بر تبلیغات مذهبی تکیه کردند و آنچه را دانشمندان اهل تسنن و یاور خلیفه عباسی درباره آنها نوشتند نابود ساختند. تبلیغات فاطمیان در بسیاری از موارد از تبلیغات عباسیان قوی‌تر بود و مراکز تبلیغاتی بسیاری در سوریه، بلاد جزیره و عراق داشتند. و جلسات تبلیغ گوناگونی در دارالعلم و مراکز دیگر برگزار می‌کردند.

همچنین وزیران و صاحب‌نظران آنها جلسات علمی مختلفی در خانه‌ها و مساجد خود برای انتشار مذهب فاطمی برپا می‌داشتند که در آن مناظرات و مباحثات مذهبی و ادبی گوناگونی جریان داشت که منظور از آن تقویت مذهب آنان بود.

یکی از آن موارد، کاری است که یعقوب بن کلس، وزیر فاطمیان (۳۱۸ - ۳۸۰ ق / ۹۳۰ - ۹۹۰ م) انجام داد. وی از آن گروهی بود که اهتمام بیشتری به نشر مبادی مذهب فاطمی داشتند. خانه‌اش مجمع علما، فقها، ادبا و شعرا بود و کمتر اتفاق می‌افتاد که روزی بر او بگذرد و در خانه او جلسه‌ای علمی برگزار نشود و مردم در آن حاضر نباشند. او کتابی در فقه اسماعیلیه تألیف کرد که آن را هر شب جمعه در خانه‌اش در جلسه عمومی تدریس می‌کرد. در آن جلسه قضات، فقها، قاریان، نحویان و همه صاحبان فضیلت و عدالت، از دولتیان و اصحاب حدیث،

حضور می‌یافتند. زمانی که جلسه به پایان می‌رسید، شعرا برمی‌خاستند و مدیحه‌شان را انشاد می‌کردند. در آن خانه گروهی بودند که قرآن کریم را کتابت می‌کردند و گروه‌های دیگر کتابهای حدیث، فقه، ادبیات و حتی پزشکی را می‌نوشتند و به یکدیگر عرضه می‌داشتند و مصحفها را علامت‌گذاری و نقطه‌گذاری می‌کردند. وی کتابی دربارهٔ مطالبی نوشت که از معز و فرزندش عزیز شنیده بود و در رمضان سال ۳۶۹ق در جلسه‌ای که عوام و خواص در محضرش بودند، این کتاب را برای مردم خواند. در جامع عقیق مصر گروهی از روی این کتاب به مردم فتوا می‌دادند. کارهایی که وزیران - ابن کلس و دیگران - انجام دادند، با در نظر گرفتن تبلیغات گسترده در دارالعلم اهمیتی ندارد. آنان تبلیغات را به وسیلهٔ آن نظم بخشیدند و در آن، امر مطالعه، درس و استنساخ را برای تمامی طبقات مردم با کتابها و ابزارهایی که در اختیار آنان می‌گذاشتند، تسهیل نمودند. پس گروه‌های مختلف مردم به آنجا می‌رفتند: گروهی آنچه را به آن علاقه‌مند بودند می‌نوشتند و گروهی درسها را بر استادان دارالعلم عرضه می‌کردند. بیشتر آنان نیز در جلسات علمی مختلفی حضور می‌یافتند که فاطمیان آن را برای مناظره در علوم مختلف فلسفی، منطقی و مذهبی برگزار می‌کردند و در بین آن به مبادی مذهب خود دعوت می‌کردند. پس دارالعلم مرکز مهمی برای نشر مبادی مذهب و تعالیم آنها بود. داعی الدعات در دارالحکمه جلسه داشت و خود بر سازماندهی تبلیغات در میان سایر طبقاتی که به دارالعلم رفت و آمد می‌کردند، نظارت می‌کرد. مقریزی می‌گوید: در همسایگی قصر منزلی بود که به دارالعلم معروف بود - در پشت خان مسرور - که داعی شیعه در آنجا می‌نشست و شاگردان علاقه‌مند به علوم مربوط به آن مذهب دور او جمع می‌شدند.

وقتی تبلیغ گسترده شد، اقبال به جلسات علمی افزایش یافت و مکان دارالعلم برای کسانی که به آن رفت و آمد می‌کردند کوچک شد. آنان شروع به برگزاری جلسات تبلیغ در محفلی نمودند که جایگاه داعی الدعات بود. فقهای دارالعلم پیوستگی تامی به داعی الدعات داشتند و از او اسرار مذهب فاطمی را می‌آموختند. فقها مجالسی را به شکلی که خواهیم گفت برگزار می‌کردند و آن را به داعی الدعات عرضه می‌نمودند. او نیز آن را به خلیفه عرضه می‌کرد و بعد از جلب موافقت او، داعی به برپایی مجلس و محضر برای مردم می‌پرداخت. مقریزی می‌گوید: فقهای دولتی به حضور او (داعی الدعات) می‌رسیدند. آنان جایگاهی داشتند که به آن دارالعلم می‌گفتند. گروهی که در صدر آنان بودند حقوق و مزایای فراوانی داشتند. فقها در دفتری که به

آن «مجلس الحکمه» می‌گفتند، هر روز دوشنبه و پنج‌شنبه جمع می‌شدند و پاکنویسی برای داعی الدعوات حاضر می‌ساختند. او آن را برای آنها تنفیذ می‌کرد و آن را از آنها می‌گرفت و به همراه آن در آن دو روز یاد شده بر خلیفه وارد می‌شد و آن را بر خلیفه می‌خواند. اگر امکان داشت - و نشانه‌ای برای ظاهر آن می‌گرفت و در قصر برای تلاوت آن برای مؤمنان در دو جایگاه می‌نشست: برای مردان بر سکوی دعوت در ایوان بزرگ و برای زنان در مجلس داعی که از بزرگ‌ترین بناها و گسترده‌ترین آنها بود. زمانی که از تلاوت آن بر مؤمنین و مؤمنات فارغ می‌شد، آنها برای دست‌بوسی‌اش می‌آمدند و او بر سر آنها دست می‌کشید. بنابراین، فاطمیان اعتماد کاملی به فقهای دارالحکمه داشتند. از کارهای فقهای دولتی این بود که نزدگروهی از سران آن گرد آیند و اقدام به تنظیم جلسات تبلیغی که هدف آن نشر مذهب اسماعیلی بود نمایند. تمام اینها تحت نظارت داعی الدعوات که امور آن را به خلیفه ارجاع می‌داد صورت می‌گرفت. زمانی که استقبال برای شنیدن جلسات علم تبلیغ افزایش یافت، داعی الدعوات تعدادی از جلسات را برای آن ترتیب داد و برای اولیا، جلسه جداگانه‌ای معین ساخت و برای خواص، بزرگان دولتی، خادمان قصرها و سایرین نیز نشستی معین ساخت و برای عوام الناس و مسافرانی که به شهر وارد می‌شدند مجلسی و برای زنان در جامع الازهر جلسه و برای خواص زنان قصرها نشستی ترتیب داد. همین‌طور داعی جلساتی را در منزلش ترتیب می‌داد و برای هر کس که در خدمت دولت بود اجازه ورود به آن را می‌داد. این جلسات گوناگون در کتابهای ویژه‌ای که فقهای دارالحکمه به آن اقدام می‌کردند - «مجالس الحکمه» نامیده می‌شد - تنظیم می‌شد.

منشأ جلسات تبلیغی قوی و منظم، دارالحکمه بود و در آن مجالس متنوعی در مبادی و تعالیم آن ترتیب می‌یافت. هر یک از این جلسات رابطه مناسبی با کسانی که برای آنها القامی‌شد، داشت. مجالس اولیا - آنها در مذهب پیشرو بودند و عمده مسئولیت بر عهده آنها بود - غیر از مجالس عامه و تازه‌واردان در شهر بود و این با مجالس زنان یا مجالس خواص خدمتگزاران و غیر آنها فرق داشت و تبلیغ، تمام طبقات ملت را، عالمشان و جاهلشان، مردان، زنان، خواص و عوام را شامل می‌شد و تمام اینها از دارالحکمه صادر می‌گردید.

دارالحکمه از مهم‌ترین مراکزی بود که اقدام به انتشار مذهب فاطمی در شمال آفریقا، شام و بلاد جزیره نمود. از آن، بزرگان این مذهب، مجتهدان آن و مبلغینش فارغ التحصیل شدند؛ همان کسانی که به فاطمیان خدمت بزرگی کردند و خزانه فاطمی را از انواع کتابهای فقهی و



علمی که تقویت کننده مذهبشان و یاریگر خلافتشان بود، مملو ساختند.

داعی الدعات، ابونصر هبة الله بن موسی بن ابی عمران شیرازی، معروف به «المؤید فی الدین» از مبلغانی بود که سرپرستی دارالحکمه را برعهده داشت. وی در خلافت «المستنصر بالله» (۴۲۷ - ۴۸۷ ق / ۱۰۳۵ - ۱۰۹۴ م) سرپرستی دارالحکمه را بر عهده گرفت و هشتصد جلسه در محل مذکور ترتیب داد که محتوای آن در هشتاد جلد بزرگ گرد آمد. در آن مجلدات موضوعات پراکنده دینی، سیاسی، ادبی و تأویلی که همه آنها حول تأیید مذهب اسماعیلی (فاطمی) و رد مخالفان دور می‌زند آمده است. میان او و فیلسوف معره، ابی‌العلاء معری، نامه‌هایی رد و بدل می‌شد. همچنین ردیه‌ای بر ابن‌راوندی و آنچه در کتاب «الزمرد فی ابطال النبوات» گفته است، دارد. در کنار این، دارالحکمه خدماتی را به علم انجام داد. تدریس دروسی از قبیل نحو، لغت، پزشکی، فلسفه، فلکیات و کیمیا از آن جمله بود و بزرگان اندیشمند عصر فاطمی از آنجا فارغ التحصیل می‌شده‌اند.

از جمله جلساتی که در آنجا برگزار می‌شد، جلسات ابواسامه جناده بن محمد بن حسین ازدی هروی لغوی نحوی (۳۹۹ ق / ۱۰۰۸ م) بود. وقتی او به مصر آمد، با حافظ عبدالغنی بن سعید و ابواسحاق علی بن سلیمان مصری نحوی که در دارالعلم قاهره بودند هم‌صحبت شد و بین آنان مباحثات و مذاکراتی جریان داشت. الحاکم بامرالله، جناده و ابوعلی را به قتل رساند و عبدالغنی خود را پنهان کرد.

دارالعلم با تشکیل جلسات علمی تا سال ۴۶۱ ق / ۱۰۶۸ م مورد بهره‌برداری قرار گرفت، اما به آن ضربه‌ای وارد شد که بسیاری از کتابهای ارزشمند آن را نابود ساخت. آن ضربه این بود که در زمان المستنصر بالله بن الظاهر خلیفه فاطمی (۴۲۷ - ۴۸۷ ق / ۱۰۲۵ - ۱۰۹۷ م) که فردی ضعیف‌النفس، بی‌تدبیر و دائم‌الخمر بود و توجهی به امور کشور نداشت، لشکریانش به رهبری ابن حمدان در سال ۴۶۱ ق / ۱۰۶۸ م علیه او شورش کردند و برای تأمین نیازهایشان، او را برای فروش گنجهای خود و کاخهایش تحت فشار قرار دادند. در این هنگام دست تعدی لشکریان به گنجینه کتابهای دارالحکمه دراز شد که شامل گنجهای گرانبهایی بود و از جمله در آن دو هزار و چهارصد مهر وجود داشت که با خط طلاکاری شده و نقره‌اندود نوشته شده بود. ترکها آنها را چند تکه کردند و بین خود تقسیم نمودند و کتابهای ارزشمند آن را نیز پخش کردند. بخشی از آن گنجینه را به اسکندریه بردند و آن را بار شتر کردند و برای حاکم اسکندریه،

عمادالدین ابوالفضل بن محترق وزیر، فرستادند. در راه، وقتی به روستای ابیار رسیدند، گروهی از بیابانگردان قبیله لواته به آنها هجوم آوردند و پوستهای زیبای آن کتابها را کردند و برای خود کفش ساختند و اوراق آن را به آتش کشیدند. این گونه، بخشی از کتابهای دارالحکمه از بین رفت و این از بزرگترین صدماتی بود که به آن گنجینه وارد شد.

در ذی حجه سال ۵۱۶ق / ۱۱۲۲م جریاناتی در دارالحکمه رخ داد که باعث بسته شدن آن و تعطیل شدن جلسات علمای آن گردید. جریان از این قرار بود که مردی مشهور به برکات به همراه حمید بن مکی الاطیخی القصار و گروهی از مردم به دارالحکمه رفت و آمد داشتند. قصار آموزه‌های ویرانگری رواج می‌داد و همیشه غلو می‌نمود و سرانجام نیز ادعای الوهیت کرد. عقاید او در میان برخی از افراد ساده‌لوحی که به دارالحکمه رفت و آمد داشتند رواج یافت، به گونه‌ای که دو تن از استادان دارالحکمه را تحت تأثیر قرار داد. اولیای امر از عاقبت این جنبش ترسیدند و به این سبب دارالعلم را بستند و بر گمراهان سخت گرفتند و آنها را به سختی عذاب کردند.

البته براساس آنچه ما یافته‌ایم، این علت اصلی بستن دارالعلم و تعطیلی جلسات آن نیست، بلکه سبب مباشر برای تعطیل کردن آن بوده است. اما علت اصلی این است که فاطمیان به دو فرقه مستعلیه و نزاریه تقسیم شدند. مستعلیه بعد از المستنصر بالله به امامت المستعلی بالله و بعد از او به امامت فرزندان او دعوت می‌کردند و اینان طرفدار خلیفه بودند. اما نزاریه بعد از المستنصر بالله به امامت پسرش نزار دعوت می‌نمودند. در دارالحکمه جلسات مناظره بین طرفداران دو فرقه برپا می‌شد و مبلغان هر فرقه از ادعاهای خود دفاع می‌کردند. وقتی غلبه نزاریه بر مستعلیه به سبب تبلیغات آشکار شد، مردم به آنها متمایل شدند و پیروی از این فرقه افزایش یافت. مستعلیه نیز از چیره شدن نزاریه ترسیدند. به همین دلیل و برای آرام کردن اوضاع و کاهش مجادلات مردم در مسائل مذهبی، افضل دستور داد، دارالحکمه را بستند و جلسات تبلیغات عمومی آن را تعطیل کردند.

بعد از این جریان مشهور، جنبش نزاری ضعیف شد و طرفداران آن پراکنده شدند و اوضاع و امور آرام شد. پس از آن برخی از کارکنان بیت‌الحکمه از خلیفه الامر باحکام الله فاطمی (۴۹۵-۵۲۴ق / ۱۱۰۱-۱۱۲۹م) خواستند که آنجا را بازگشایی کند. خلیفه این کار را بر عهده وزیرش مأمون بطاحی گذاشت. وزیر نیز آن را پذیرفت، به شرطی که وقتی آنجا را بازگشایی کند، مسائل



شرعی براساس نظر فقهای مستعلیه در آن جریان داشته باشد و برای دارالعلم محلی دورتر از محل اصلی آن که در مجاورت قصر خلیفه بود بسازد، چرا که وجود آن در کنار قصر برای خلیفه خطر جانی داشت. وزیر به سرپرستان کاخها فرمان داد که دارالعلم را در قطعه زمینی خالی نزدیک منزلش بنا کنند که موقعیت آن برای دارالعلم شایسته بود. پس دارالعلم جدید را که خانه بزرگی بود در آنجا ساختند. گفته‌اند هزینه‌ای که برای آن صرف شد، بالغ بر صد هزار دینار یا بیشتر از آن می‌شد. هر آنچه را در دارالحکمه قدیمی بود به آنجا منتقل کردند. دارالعلم جدید در ربیع الاول سال ۵۱۷ ق / ۱۱۲۳ م افتتاح شد. ابومحمد حسن بن آدم را که از بزرگان علم و فضل بود به سرپرستی آن گماشتند. همچنین ناظری امور آن را بر عهده می‌گرفت. جلسات علمی آن نیز تا زمان انقراض حکومت فاطمیان یعنی تا سال ۵۶۵ ق / ۱۱۷۱ م پیوسته رونق داشت تا اینکه سلطان صلاح‌الدین ایوبی که می‌کوشید آثار حکومت فاطمیان را محو کند و مذهب آنها را ریشه کن سازد، دارالحکمه را درهم کوبید و به جای آن مدرسه‌ای برای پیروان مذهب شافعی ساخت. قاضی فاضل نیز حدود صد هزار جلد از آن کتابها را به مدرسه‌اش به نام فاضلیه منتقل کرد. بیت الحکمه عباسیان در بغداد صبغه دینی نداشت و در آن به طرفداری از فرقه‌ای علیه فرقه‌های دیگر تبلیغ نمی‌کردند و اثری از محدودیت آزادی اندیشه یافت نمی‌شد. روح علمی تامی بر آن حاکم بود و بیشتر کتابهای موجود در آن درباره پزشکی، فلسفه، منطق، موسیقی، ریاضیات، فلک و نجوم بود. سرپرستی آن را پزشکان، فلاسفه، فلکیان و سایر دانشمندان علوم عقلی بر عهده داشتند و در آن سربانیهای نصرانی، ایرانیان شعوبی، صابئین، یهودیان، زرتشتیان و پیروان سایر ملل و نحل مختلف در آزادی کامل به سر می‌بردند و هر کدام از آنها حق سخن گفتن، مناظره و تألیف را داشتند، هر چند بر ضد عربها و مسلمانان بود. عباسیان اندیشه‌ها را محدود نمی‌ساختند و مذهب خود را بر مردم تحمیل نمی‌کردند، بلکه اجازه می‌دادند هر کس دین، مذهب و نظر خود را داشته باشد. خود خلفا در مناظرات علمی و دینی مشارکت می‌کردند و نظریات خود را مانند یکی از حاضران در جلسه ابراز می‌نمودند و آن را در معرض رد و نقد قرار می‌دادند. مأمون خلیفه عباسی جلسات علمی و دینی برگزار می‌کرد و در آن شرکت می‌نمود. دانشمندان با آزادی تمام و صراحت لهجه با او مجادله می‌کردند و نظریات خود را، اگر چه مخالف نظر مأمون، اظهار می‌کردند و او به آسانی آنها را می‌پذیرفت. طیفوری نقل می‌کند:



از یحیی بن اکثم شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین - وقتی وارد بغداد شد - به من دستور داد که فقهای سرشناس و دانشمندان بزرگ بغداد را در نزد او جمع کنم. من برای او چهل تن از بزرگان را انتخاب کردم و آنها را حاضر ساختم. مأمون با آنها جلسه گرفت و مسائلی مطرح کرد و از رشته‌های حدیث و دانش به تفصیل سخن گفت. وقتی جلسه‌ای که برای بررسی امور دینی منعقد شده بود تمام شد، مأمون گفت: ای ابامحمد، گروهی از این جلسه علمی کراهت دارند و نمی‌خواهند تمایلاتشان را تعدیل و نظریاتشان را تزکیه کنند. گروهی بر ما به سبب آنچه در برتری علی بن ابی‌طالب می‌گوییم خرده گرفتند و گمان کردند که برتری علی جز با کاهش شأن سایر گذشتگان جایز نیست. به خدا قسم، من حلال نمی‌دانم که به شأن حجاج لطمه‌ای بزنم. پس چگونه می‌توانم در مورد گذشتگان پاک‌سرشت این کار را انجام دهم؟؟!

مراد مأمون از جلسات فقهی، دعوت به برتری امام علی بود و این چیزی بود که به آن تمایل داشت، اما این رأی را به فقهایی که یحیی بن اکثم برای مناظراتش انتخاب کرده بود تحمیل نمی‌کرد. لذا می‌بینید که او به یحیی بن اکثم از رویگردانی مردم از اعتقادات او شکایت می‌کند که به گمان آنها برتری امام علی به معنای کسر شأن سایر اصحاب پیامبر است. آن عالمان در این مسئله برتری با وی جدال کردند و از آن رویگردان شدند. اما مأمون با توجه به جایگاه آنها بر آنها خشم نگرفت، بلکه با آرامش تمام به گفته‌های آنها گوش داد.

مأمون خود قائل به عقیده معتزله بود، اما مرام خود را بر مردم تحمیل نمی‌کرد؛ بلکه مذهب معتزله را که مذهب اهل رأی بود با ترجمه کتابهای فلسفه و منطق تقویت می‌نمود. از این جنبش، «علم کلام» متولد شد که معتزله پایه‌های آن را زمینه‌سازی کردند و در آن تخصص یافتند و این علم بهترین یاور برای ترویج مرام آنان شد.

اما فاطمیان با این روش مخالف بودند. آزاداندیشی محدود بود و اهتمام آنها به کتابهای فقهی و جلسات تبلیغی بیش از سایر علوم بود. پس بیشتر کتابهایی که در دارالحکمه یافت می‌شد، در مورد فقهی بود که مؤید مذهب و تقویت‌کننده خلافتشان باشد. دارالحکمه خود مرکز تبلیغات گسترده برای مذهب اسماعیلی بود و در آن کتابهایی که با مذهب آنان در تعارض



باشد یا به تبلیغات آنان ضربه بزند یافت نمی‌شد.

جلساتی که در آنجا برگزار می‌شد بسیار محدود بود. جلسات محکمه‌ای بود که فقهای حکومت به همراه فقهای دارالحکمه سازماندهی می‌کردند و این تحت نظارت داعی الدعات و بالاتر از آن خود خلیفه بود. مطالب بعد از این مراقبتها به شنوندگان عرضه می‌شد. دارالحکمه مکان تبلیغات سازماندهی شده برای مذهب اسماعیلیه در زیر پوششی از دانش بود و روشهای دارالحکمه نیز پیرو سیاستهای عالی دولت بود. پس دارالحکمه نخست مکان تبلیغات و پس از آن دار علم و حکمت بود. بنابراین، دارالحکمه ادوار مختلفی را پشت سر گذاشت و بدین ترتیب از سیاست خلیفه‌ای که به ادامه حیات آن کمک می‌کرد پیروی می‌نمود.

زمانی که سختگیری الحاکم بامرالله، خلیفه فاطمی، بر اهل سنت و اهل ذمه شدت یافت، ابن‌بادلیس برای او پیامی فرستاد و کارهای او را ناشایست دانست. حاکم خواست ابن‌بادلیس را خشنود کند و از او دلجویی نماید. لذا در سال ۴۰۰ق دستور داد که به دارالحکمه اهتمام داشته باشند. او تعداد کتابهای آن را افزایش داد و از بزرگان اهل سنت دو نفر را در آنجا سکونت داد. به یکی از آنها معروف به ابوبکر انطاکی خلعت بخشید و آن دو را در نزد خود گرامی داشت. با حضور در جلسات و استفاده از دارالعلم به آن رسمیت بخشید. همچنین فقها و محدثان را گردآورد و دستور داد فضایل صحابه را تدریس کنند. نیز صلاة التراويح را آزاد کرد و دستور داد که فقها، مذهب امام مالک را تدریس کنند و این شیوه را سه سال برپا داشت. اما پس از آن یکسره از این کارها برگشت. پس ابوبکر فقیه و آن شیخ دیگر را به همراه بسیاری از اهل سنت به قتل رسانید، دارالعلم را بست و تمام فعالیتهای آن را ممنوع ساخت. از این پس با اهل سنت بدرفتاری کرد و نشر مذهب امام مالک را ممنوع ساخت و همه آنچه را در مورد اهل سنت در دارالعلم دستور داده بود باطل کرد و به سیاست اولیه که همان ترویج مسلمات مذهب فاطمی و غلو در اعتقادات و حتی ادعای الوهیت بود برگشت.

وقتی طرفداران خلیفه، یعنی مستعلیه، پی بردند که مبلغان فرقه نزاری در دارالحکمه در حال افزایش‌اند و به موقعیتهای بزرگی دست یافته‌اند و تبلیغات در دارالحکمه به نفع آنان شده است نه به نفع ایشان، از سرانجام کار ترسیدند و دارالحکمه را بستند و نشستهای علمی آن را تعطیل کردند. آنان فقط پس از آرام شدن اوضاع و خودداری مردم از جدل در امور دینی در دارالحکمه را دوباره گشودند. چنین است که رنگ سیاسی در دارالحکمه بالاتر از هر اعتباری

بوده است: مؤسسه‌ای سیاسی که به تثبیت پایه‌های مذهب اسماعیلی (مستعلیه) می‌پرداخت، اما تحت پوششی از حکمت و علم حرکت می‌کرد.

ما این رنگ سیاسی را در بیت الحکمه نمی‌بینیم. بیت الحکمه پیش از هر چیز مؤسسه‌ای فرهنگی بود که در آن شعوبیها با عربها مجادله می‌کردند و کتابهایی در بدگویی از عربها و برتری دادن عجم بر آنها می‌نوشتند، در حالی که عربها مؤسس دارالحکمه بودند و خلیفه نیز از آنها بود. روح علمی خالص و خالی از هر تعصب دینی یا مذهبی یا قومی بر دارالحکمه سیطره داشت و آزادی گفتار، اعتقادات، تحکیم عقل و منطق بالاتر از هر اعتباری بود.

دارالحکمه در طرابلس

آل عمار از خانواده‌های علمی طرابلس در شام بودند و به فاطمیان وابسته بودند که طرابلس را تحت سیطره خود درآورده بودند تا آنجا را به مرکزی برای تبلیغات خود مبدل سازند. از آل عمار تعدادی قاضی برخاستند و عهده‌دار قضاوت طرابلس شدند که جایگاهی در علم و ادب و مکارم اخلاق یافتند و مورد احترام اهالی آن شهر بودند.

این خاندان در بعضی از شهرهای ساحلی ندای استقلال سردادند، به ویژه وقتی که آشفته‌گی اوضاع را در سوریه و مصر دیدند. در قاهره، ابن حمدان با خلیفه المستنصر بالله فاطمی (۴۲۷-۴۸۷ق) درگیر شد و صلیبیان بر بعضی از شهرهای سوریه استیلا یافتند و در پی گسترش نفوذ خود در آنجا برآمدند. برخی از شهرها به ظاهر به امر خلیفه عباسی گردن نهاده بودند و امیری یا ملکی به اداره امور می‌پرداخت.

نخستین کسی که از آل عمار اعلام استقلال کرد، قاضی ابوطالب بن عمار بود که امور شهر را استوار ساخت و ارتباطش را با فاطمیان قطع کرد. روزگار وی در سال ۴۶۴ ق / ۱۰۷۱م به سر آمد. حاکم بعد از او، برادرزاده‌اش جلال‌الملک ابوالحسن علی بن محمد بن عمار بود که بر کوه‌نشینان تسلط یافت. بدر الحبالی در سال ۴۸۳ ق / ۱۰۹۰م کوشید بر طرابلس چیره شود، اما کوششهای او، به سبب دژ اطراف شهر و دفاع شایسته ساکنان آن ناکام ماند.

شهر طرابلس در روزگار آل عمار به سبب دارالعلم بزرگی که در آن قرار داشت شهرت یافت؛ همان دارالعلمی که فاطمیان به تأسیس آن کمک کردند و آن را به مرکز قدرتمندی برای انتشار مذهب فاطمی در سوریه تبدیل نمودند. آل عمار نیز که از معدود علمای شیعه معتقد به رأی



فاطمیان بودند، آن را اداره می نمودند و برای آن هزینه صرف می کردند.

آل عمار پس از اینکه در آن شهر تمکن یافتند و با قدرت و استحکامات و پایداری شهر انس گرفتند، به هنگامی که فاطمیان به آشفتگیهای داخلی مشغول بودند، از آنان جدا شدند و برای خود دولت مستقلی تأسیس کردند، اما بر مذهب شیعی باقی ماندند و آن را تأیید کردند. وقتی صلیبیان بر طرابلس چیره شدند، آل عمار به سلجوقیان و خلفای عباسی پناه بردند و از آنها طلب مساعدت کردند و از فاطمیان کمک نگرفتند. اما از دارالعلم در کتابهای تاریخ اطلاعات اندکی وجود دارد. خلاصه آن نیز این است که آل عمار دارالعلم مذکور را اداره می کردند. آنان که مردان علم و سیاست و قضاوت طرابلس بودند و بعدها حاکمان آن شدند، برای دارالعلم با سخاوت هزینه می کردند و بر گنجینه آن هزاران کتاب علمی، فلسفی، ادبی، فقهی و غیره افزودند. آنان مؤلفان، را تشویق می کردند و به کاتبانی که کتابهای مختلف را نسخه برداری می کردند حقوق می دادند. یکی از دلایلی که ما را به هزینه بسیار برای کاتبان راهنمایی می کند این است که در آنجا ۱۸۰ نسخا کار می کردند و از کتابها به صورت روزمزد برای دارالعلم نسخه برداری می کردند و حقوق و مستمری داشتند و از آنها حمایت می شد.

ما به آنچه ابن فرات در تاریخ خود ذکر کرده استدلال می کنیم: نخستین کسی که تولیت دارالعلم را بر عهده گرفت، امین الدوله ابوطالب الحسن بن عمار، متوفای سال ۴۶۴ق / ۱۰۷۱م بود. وی می گوید: ابن عمار مردی عاقل، فقیه، دارای رأیی استوار و از فقههای شیعی بود. آنان دارالعلمی در طرابلس داشتند که در آن بیش از صد هزار کتاب وقفی وجود داشت. او همان کسی است که ترویج الارواح و مصباح السرور و الافراخ المنعوت بجراب الدولة را تصنیف کرد. در سال ۴۷۲ق / ۱۰۷۹م، جلال الملک ابوالحسن علی بن محمد بن عمار، دارالعلم را گسترش داد و آن را تجدید بنا کرد و بر آن کتابهای بسیاری را افزود.

بنی عمار مسئولیت امور دارالعلم را فقط بر عهده بزرگان، دانشمندان فقه و علم و کسانی می نهادند که مذهب آنان را یاری و ترویج می کردند. یکی از کسانی که تولیت آن را بر عهده داشت، حسین بن بشیر بن علی بن بشیر طرابلسی معروف به «قاضی» بود. ذهبی درباره او می گوید: ابن ابی طی او را از رجال شیعه ذکر کرده و گفته است که او صاحب دارالعلم در طرابلس بود، خطبه‌هایی شبیه خطبه‌های ابن نباته داشت و مناظره‌ای با خطیب بغدادی انجام داده بود که کراچکی آن را ذکر کرده و به تقدم علمی او بر خطیب بغدادی حکم داده است.

این مؤید نظر ماست که دارالعلم خانه تبلیغاتی مذاهب فاطمی بود که می‌خواستند مذهبشان را در بلاد سوریه منتشر سازند. آنان در این کار هم موفق شدند و عقاید فاطمیان در آنجا منتشر شد و به بلاد جزیره و بغداد رسید. برای خلیفه فاطمی در بسیاری از شهرهای عباسیان، چنان که در سوریه و موصل و در خود بغداد اتفاق افتاد، خطبه خوانده می‌شد. این به سبب تأثیر تبلیغات قوی فاطمی بود که در طول و عرض بلاد اسلامی انجام داده بودند. آنان مراکز برای تبلیغات در سوریه، بلاد جزیره و عراق داشتند. از قوی‌ترین مراکز در سوریه همان دارالحکمه‌ای است که آل عمار تولیت آن را بر عهده داشتند و آن را با علم و ثروتشان یاری کردند که در نتیجه از معدود مراکز اسلامی در عالم شد.

دارالحکمه کتابهای فراوانی در علوم، معارف، آداب و عقاید مختلف داشت. در ابتدای تأسیس در آن صد هزار جلد کتاب وجود داشت و با کتابهایی که آل عمار در آن گرد آوردند و نساخان نوشتند و علما تألیف کردند، شمار کتابها پیوسته رو به فزونی گذاشت و چند برابر شد. روایات گوناگونی از تعداد مجلدات آن به ما رسیده است. این روایتها با همه اختلافاتی که دارند ما را به فراوانی کتابها راهنمایی می‌کنند. به طور مسلم، آنجا از معدود مراکز علمی در جهان اسلام بود که به علم فقه و ادب خدمت بزرگی نمود. سرانجام، صلیبیان آن را در سال ۵۵۳ق / ۱۱۰۹م نابود ساختند.

ابن اثیر در سخن خود در مورد هجوم صلیبیان به طرابلس می‌گوید:

صلیبیان بر شهر یورش بردند و با زور و عنف بر آن استیلا یافتند و هر آنچه را در آن بود ویران ساختند و مردانش را اسیر کردند و زنان و کودکانش را به بردگی بردند. اموال و وسایل اهالی شهر و کتابهای دارالعلمها را که بی‌شمار بود به غنیمت بردند.

این سخن آنچه را ابن خلکان ذکر کرده است تأیید می‌کند. او می‌گوید:

از اموال و کالاهای آن و از گنجینه‌های دارالعلم آن و آنچه در خزائن بزرگان آن بود، مقدار بی‌شماری به دست آنان افتاد. صلیبیان در نابودی آن شهر و از بین بردن کتابها دست به دست هم دادند.

جرجی زیدان از قول گیبون (Gibbon) تعداد کتابهایی را که صلیبیان در دارالعلم به آتش کشیدند سه میلیون نقل می‌کند.

بستانی در سخنی درباره طرابلس می‌گوید:

به قول مورخان، طرابلس شهری آبادان با کشاورزی و صنعت بود. حتی نقل کرده‌اند که در آن حدود چهارهزار پارچه بافی بود. آن شهر محل تولید اندیشه‌ها بود، چرا که در آن کتابخانه مشهوری وجود داشت. راویان در شمار کتابها و حداقل و حداکثر آن اختلاف داشته‌اند. کمترین آن کمتر از صد هزار جلد نبود و حداکثر از سه میلیون کتاب تجاوز نمی‌کرد. گفته‌اند که کتابهایی از یونان، روم، ایران و عرب در آنجا بود. به هر حال، دارالعلم مذکور از دارالعلمهای ارزشمند معدودی بود که با کتابهای بسیار متنوع در موضوعات و علوم مختلف علمی، فلسفی، فقهی و ادبی به زبانهای متعدد رونق داشت. ابن فرات در سخن از آن و اهتمام آل عمار به نشر علم در طرابلس می‌گوید: «تمام طرابلس در زمان آل عمار خانه دانش شد.» متأسفانه بیشتر این کتابهای ارزشمند مثل بیشتر کتابهای دارالعلمها در اسلام به آتش کشیده شد یا تلف شد و یا بازیچه دست نادانان و هواپرستان شد، همان گونه که در شرق به دست تاتارها و در اندلس به دست اسپانیاییها افتاد. سرانجام، کتابهایی که آل عمار برای آن مبالغ بسیاری هزینه کرده بودند و طرابلس را شهر علم و هدایت ساخته بودند، به دست قوم طاغوت و جاهل افتاد. آنان این گنجینه را ویران کردند و به آتش کشیدند و آن را به تلی از خاکستر تبدیل کردند. همچنین اهل طرابلس را از دم تیغ گذراندند.

دار الحکمة مراغه^۱

خواجه نصیرالدین طوسی یکی از نوابغ قرن هفتم هجری است که در سال ۵۹۷ق/ ۱۲۰۱م در شهر طوس به دنیا آمد و علوم حکمت و فلسفه را نزد علامه زمانش کمال‌الدین بن یونس موصلی فراگرفت. خواجه نصیرالدین بین بغداد و قهستان در رفت و آمد بود و در حال آموختن از عالمان. او سپس به اسماعیلیه پیوست و رئیس آنها که صاحب قلعه الموت بود وی را گرامی

۱. ابن شاکر محمد، فوات الوفيات، مصر، ۱۲۹۰ق، ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۱؛ ابن الفوطی عبدالرزاق، الحوادث الجامعة و التجارب الشافعة فی المائة السابعة، بغداد، ۱۳۵۱ق، ص ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۵۱؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۱۵، ص ۱۳؛ ابن العبری، ص ۵۰۰؛ حاجی خلیفه، ص ۹۰۷.

داشت. او مدتی در میان آنها زندگی کرد و بیشتر کتابهایش را نزد ایشان تألیف نمود. وی بعد به هولاکو پیوست و در سفر و حضر همراه او شد. هولاکو در اموری که با خواجه نصیر مشورت می‌کرد، از رأی او اطاعت می‌نمود. وی گروهی از حکما، فلاسفه و منجمان را از مرگ نجات داد و در نزد هولاکو از آنها شفاعت کرد. هولاکو نیز از آنها درگذشت و نصیرالدین آنان را همراه هولاکو ساخت. او در شهر مراغه دارالحکمه‌ای تأسیس کرد و در آن کتابهای گوناگونی از بلاد عراق، جزیره و شام گردآورد و این امر بعد از استیلای هولاکو بر آنجا بود. شمار آن کتابها چهار صد هزار مجلد در علوم و معارف مختلف به ویژه در علوم حکمت فلسفه، منطق، هندسه، هیئت و نجوم نقل شده است. در آنجا حکما، فلاسفه، متکلمان، اطباء، محدثان و فقها با تربیت خاصی مشغول بودند و کتابهای حکمت، فلسفه و ریاضیات در زیر قبه بزرگی قرار داشت. برای هر کسی که در آنجا اشتغال داشت، به اندازه کفایت مزد مستمر معین شده بود. هر فرد سه درهم می‌گرفت. در آنجا درمانگاهی (دار طب) بود که حقوق طبیب روزانه دو درهم معین شده بود. مدرسه فقه نیز در آنجا وجود داشت که برای هر فقیهی روزانه یک درهم مقرر شده بود. در دار الحدیث نیز به هر محدث نیم درهم پرداخت می‌شد.

او در سال ۶۵۷ ق / ۱۲۶۸ م در کنار دارالحکمه رصدخانه‌ای تأسیس کرد که به سبب ابزارآلات دقیق و دانشمندی که آن را اداره می‌کردند اشتهار یافت. نصیرالدین دانشمندی را که از دست هولاکو نجات داده بود به مراغه آورد. رکن‌الدین استرآبادی، فخرالدین مراغی از موصل، الفخر خلاطی، اصیل‌الدین حسن بن خواجه نصیرالدین، قطب‌الدین شیرازی، نجم‌الدین اسطرلابی، ظهیرالدین شروانی و حسام‌الدین شامی از آن جمله‌اند.

در رصدخانه ابزارهای گوناگونی وجود داشت. «ذات الحلق» پنج دایره مسی بود. «الاولی دائرة نصف النهار» بر روی زمین نصب می‌شد. «دائرة معدل النهار»، «دائرة منطقة البروج»، «دائرة العرض»، «دائرة الميل»، «قبة الدائرة الشمسية» و «اسطرلاب» از آن جمله بودند. رصدخانه بیست هزار دینار در سال هزینه داشت. دارالحکمه یاد شده به دانشگاههای امروزی شباهت فراوان داشت و در آن دانشمندان، حکما، فلاسفه، فقها و محدثان تدریس می‌کردند. اما چنان که از حقوق شاغلان در آن روشن می‌شود، اهتمام آنها به علوم هیئت و حکمت بیشتر از سایر علوم بود.

هولاکو اداره اوقاف در همه شهرها را به خواجه تفویض کرد. طوسی نمایندگانی را در شهرها



معین کرد که امور اوقاف را بر عهده داشتند و یک دهم واردات آنها را برای او می‌فرستادند و او آن را برای دارالحکمه و رصدخانه مراغه هزینه می‌کرد. نصیرالدین در سال ۶۷۲ ق/ ۱۲۷۳ م درگذشت. او تصنیفاتی در منطق، طبیعیات و الهیات دارد که از جمله آنها کتاب «اخلاق ناصری» است. ابن عبری در مورد آن می‌گوید: در نهایت نیکویی است و در آن نصوص افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی گرد آورده است.

خزانة الحکمة فتح بن خاقان^۱

فتح بن خاقان، وزیر المتوکل علی الله عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ ق، ۸۴۶ - ۸۶۱ م) در نهایت ذکاوت، زیرکی، نیکویی ادب، پاکی نفس، حسن معاشرت و جود و کرم بود. متوکل او را به برادری گرفت و وی را بر اهل و فرزندان مقدم می‌داشت. او شاعری فصیح و مشتاق علم و ادب و فلسفه بود و در خانه‌اش فصیحان عرب و دانشمندان کوفی و بصری، اهل حکمت و فلسفه، پزشکی و نجوم حضور می‌یافتند. منزلش محفلی برای اهل فضل و ادب بود و در آن جلسات علمی و مناظرات ادبی بر پا می‌شد. وی در علوم و معارف مشارکت می‌کرد و دیدگاه‌های دقیقی داشت که بر عظمتش در علوم و تسلط بر اکثر آنها دلالت می‌کرد. طبعی لطیف داشت و یاقوت از او برگزیده ممتازی را نقل می‌کند که بر احساسات ظریف او و مهارتش در لغت و برتری اندیشه‌اش دلالت دارد.

او از کسانی است که به علاقه شدید به کتاب و کثرت مطالعه معروف شده‌اند. جاحظ، اسماعیل بن اسماعیل قاضی و فتح بن خاقان از آن جمله‌اند. مورخان می‌گویند بسیار کم اتفاق می‌افتاد که وی از کتاب جدا شود. حتی در مجلس متوکل خلیفه، وقتی پیش خلیفه حضور می‌یافت، در آستین یا جیبش کتابی را پنهان می‌کرد و زمانی که خلیفه برای کاری می‌رفت، فتح کتاب را از آستین خود بیرون می‌آورد و تا زمان برگشت خلیفه می‌خواند.

او گردآورنده کتاب بود و مبالغ بسیاری را برای مترجمان، مؤلفان و نساخان صرف کرد در نتیجه گلچینی از کتابهای ممتاز گوناگون نزدش گرد آمد. ابوالحسن علی بن یحیی منجم یکی از معدود علمای معاصر وی بود که بر کتابها اشراف داشت و آنها را برای او انتخاب می‌کرد.

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۱۶، ص ۱۸۶-۱۹۲ و ج ۱۸، ص ۱۱۶ و ج ۱۹، ص ۱۶۳؛ ابن ندیم، همان، ص ۱۶۱؛

ابن شاکر، همان، ج ۲، ص ۱۲۳؛ عواد کورکیس، خزائن الکتب القديمة فی العراق، بغداد، ۱۹۴۸، ص ۱۸۰، ۱۸۱.

یاقوت می‌آورد: علی برای متوکل خزانه الحکمه‌ای گرد آورد و کتابهایی را به آنجا منتقل ساخت. این ندیم می‌گوید کتابخانه‌ای بزرگ‌تر از آن را در کثرت و نیکویی ندیده است، زیرا کتابهایی نفیس در علوم و ادبیات، فلسفه، طب، منطق، ریاضیات، نجوم، سیر، تاریخ، آداب و غیره در آن یافت می‌شد.

شکی نیست که خزانه الحکمة کتابهای فتح بن خاقان را داشت. این کتابها عبارت بودند از: البستان، کتاب اخلاق الملوك، کتاب الصيد و الجوارح و کتاب الروضة و الزهر و... همچنین شامل کتابهایی بود که برای او تألیف شده بود. کتاب التاج فی اخلاق الملوك و مناقب الترك و عامة جند الخلافة هر دو اثر جاحظاند و برای فتح تألیف شده‌اند. کتاب القبائل الكبيرة و الايام را نیز ابوجعفر محمد بن جیب برای فتح بن خاقان جمع کرد. کتابهای ابوطالب المفضل بن سلمة بن عاصم نحوی لغوی نیز که به فتح بن خاقان پیوسته بود و آثار بسیاری داشت، از آن جمله‌اند. ما از عاقبت این گنجینه گرانمایه بعد از کشته شدن فتح به همراه متوکل (۲۴۷ق / ۸۶۱م) اطلاعی نیافته‌ایم. اخبارش به دست ما نرسیده است.

خزانه الحکمة آل منجم^۱

«آل منجم» از خانواده‌های ریشه‌دار ایرانی اهل علم بودند. نخستین کسی که از این خاندان اسلام آورد، یحیی بن ابی‌منصور، از وابستگان فضل بن سهل، بود. به همین سبب، او به مأمون خلیفه مرتبط شد. مأمون او را به اسلام ترغیب کرد. او نیز اسلام آورد و به مأمون پیوست. وی از منجمانی بود که خلیفه در رصد بر آنها تکیه می‌کرد و او را همراه با جماعتی از منجمان مأمور ساخت تا در رصدخانه شماسیة بغداد و رصدخانه کوه قاسیون دمشق، به رصد ستارگان بپردازند. و این کار در سال ۲۱۵ - ۲۱۷ق / ۸۳۰ - ۸۳۲م اتفاق افتاد.

وی برای به دست آوردن کتابهای حکمت به شهرهای روم مسافرت کرد و در طوسوس

۱. المرزبانی محمد بن عمران، معجم الشعراء، القدس، ۱۳۵۴ق، ص ۲۸۶، ۲۸۷؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۸، ۲۰۵؛ یاقوت حموی، همان، ج ۱۵، ص ۱۴۴ - ۱۷۵؛ قفطی، همان، ص ۲۴؛ خطیب بغدادی احمد بن علی، تاریخ بغداد، مصر، ۱۳۴۹ق، ج ۱۲، ص ۱۲۱، ۱۲۲؛ التنوخی، محسن بن علی، نشوار المحاضرة، دمشق، ۱۳۴۸ق، ج ۸، ص ۱۵۸.

وفات یافت و به حلب انتقال داده شد و در گورستان قریش به خاک سپرده شد. او فرزندان شریفی به جا گذاشت که دانشمندان برجسته‌ای بودند. مشهورترین آنها ابوالحسن علی بود که در علم و ادب و روایت اخبار و اشعار دستی داشت و شاعری نیکو سخن بود. او از اسحاق موصلی ادبیات و هنر غنا را فرا گرفت و به محمد بن اسحاق بن ابراهیم مصعبی پیوست و سپس به فتح بن خاقان، وزیر متوکل علی الله عباسی، ملحق شد و از ندیمان ارشد او شد. وی تا زمان المعتمد علی الله در خدمت خلفا بود و با آنها مجالست می‌کرد، ندیمی آنها را بر عهده داشت، برای آنها موسیقی اجرا می‌کرد و در نزد آنها به منزلتی دست یافت که در میان خانواده آنها می‌نشست و اسرارشان را می‌شنید. او سرانجام در سال ۲۷۵ ق / ۸۸۸ م درگذشت و در سامرا به خاک سپرده شد. بزرگ‌ترین شاعران معاصر وی مثل عبدالله بن المعتز، عبید الله بن عبدالله بن طاهر و دیگران در رثایش شعر سرودند.

او شاعر، راوی، اخباری، آگاه به ایام و اخبار عرب بود و در این زمینه تألیفاتی داشت. کتاب الشعراء القدماء و الاسلامیین، کتاب اسحق بن ابراهیم و کتاب الطیخ از آن جمله‌اند. او و برادرانش از کسانی بودند که کتابهای حکمت، فلسفه، منطق و موسیقی را عنوان‌نویسی می‌کردند و گروهی مترجم داشتند که کتابهای مورد علاقه آنان را ترجمه می‌کردند. حنین بن اسحاق، اصطفی الراهب، اسحاق بن حنین و ثابت بن قره بن مروان الحرانی الصابی از آن مترجمان بودند.

شماری از کتابها به اسم ابوالحسن بن علی ترجمه شد. اصطفان راهب و اسحاق بن حنین کتاب المقایس جالینوس را برای او برگرداندند. ثابت بن قره بن مروان حرانی صابی کتابی در علم موسیقی برای او تألیف کرد. حنین نیز کتاب فهرست جالینوس و کتابهایی دیگر را برایش ترجمه کرد. خانه او پناهگاه اهل علم و ادب بود. او آنها را به خلفا و امرا نزدیک می‌کرد و برای آنها صلله‌هایی می‌گرفت.

وی خاندان علمی شریفی را بر جای گذاشت. آمدی می‌گوید: او و فرزندان او خانواده مهمی از دین، ادبیات، شعر و فضل بودند و خاندانی دانشمندتر از آنان نمی‌شناسیم. تنوخی درباره یکی از احفاد او، یعنی ابی‌العباس هبة الله بن محمد بن یوسف، می‌گوید: جایگاه اهل و اسلاف و خاندانش در ندیمی خلفا و وزرا و امرا مشهور است. جایگاه آنها در کلام، نجوم، علم، ادب و

شعر و تصنیف کتاب در انواع آن نیز شناخته شده است.

ابوالحسن علی خواست یاد خود و آل منجم را با دارالکتب ارزشمندی جاودانه کند. لذا انواع مختلف کتابهای حکمت، فلسفه، منطق، نجوم، موسیقی، ادبیات، تاریخ و سایر علوم را گرد آورد. آن کتابخانه مرجعی برای طبقات مختلف مردم شد. در آنجا تسهیلاتی برای مطالعه، استنساخ و تدریس وجود داشت. تا زمانی که علاقه‌مندان در دارالکتب یاد شده بودند، هر آنچه از ادوات کتابت و لوازم آن و غذا و مسکن لازم بود به آنها بخشیده می‌شد. علما، ادبا و دانشجویان به آنجا رفت و آمد می‌کردند و چیزهایی را می‌یافتند که به تحصیلشان کمک می‌کرد.

یاقوت می‌گوید:

در بکرکر، از نواحی قفص، علی بن یحیی منجم زمین و قصر ارزشمندی داشت که در آن گنجینه کتاب عظیمی بود که آن را خزانه الحکمه می‌خواندند و مردمان از هر شهری به سوی آن می‌شتافتند و در آن اقامت می‌کردند و در آن علوم مختلف را می‌آموختند و کتابهایی در اختیار آنها قرار می‌گرفت و از آنها حمایت می‌شد. هزینه این همه از مال علی بن یحیی بود. ابوجعفر منجم از خراسان آمد و خواست حج به جای آورد و آن زمانی بود که از نجوم مطالب فراوانی را نیکو می‌دانست. وقتی خزانه الحکمه را برایش توصیف کردند و او آن را دید، ذهن او درگیر شد و در آنجا اقامت کرد. از حج دست کشید و در آنجا علم نجوم را آموخت و چندان در آن غور کرد که ملحد شد و آن آخرین عهد او با حج و دین و همچنین اسلام بود.

ما چیزی از سرنوشت این گنجینه ارزشمند نمی‌دانیم؛ گنجینه‌ای که شامل کتابهای نادری از علوم و آداب مختلف و تألیفات آل منجم و ترجمه‌هایی دیگر بود. به نظر ما خزانه الحکمه بعد از مرگ ابوالحسن علی به همان وضع خود بود و اولاد و احفاد او در علاقه به علم و ادب



راه او را دنبال کردند. تردیدی نیست که این گنجینه به اندازه توجهی که مؤسس آن علی به آن داشت، در نزد اینها نیز مورد توجه و عنایت بود.

صوان الحکمه

منصور بن نوح بن نصر سامانی (۳۵۰ق - ۳۶۶ق / ۹۶۱م - ۹۷۷م) از حکمرانان دولت سامانی در ماورالنهر بود. پایتخت سامانیان در بخارا قرار داشت و این دولت به علم و آبادانی اهتمام می‌ورزید. بخارا در آن دوران به شکوفایی رسید و سامانیان کتابخانه بزرگی را که به سبب وجود کتابهای گوناگون حکمت «صوان الحکمه» نامیده می‌شد تأسیس کردند. دانشمندان، حکما و ادبا برای مطالعه به آنجا می‌شتافتند. ابن سینا در سخنی از پیوستن به سلطان بخارا نوح بن منصور می‌گوید:

... روزی از او خواستم که به من اجازه ورود به کتابخانه‌شان و مطالعه و خواندن کتابهای طبی موجود در آنجا را به من بدهند. به من اجازه داد. به خانه‌ای وارد شدم که دارای بخشهای بزرگی بود و در هر بخشی صندوقهای کتاب وجود داشت که روی هم چیده شده بود. در برخی کتابهای عربی و شعر، در دیگری فقه و به همین ترتیب در هر بخشی علم خاصی بود. من فهرست کتابهای قدما را مطالعه کردم و هر چه را به آن نیاز داشتم طلب کردم. کتابهایی دیدم که بسیاری از مردم حتی نامشان را نشنیده‌اند و هرگز آنها را ندیده‌ام و پس از آن نیز هرگز ندیدم. آن کتابها را خواندم و فواید آن را آشکار کردم و جایگاه هر کس را در علم خود دانستم و زمانی که سنم به هیجده رسید از تمامی این علوم فارغ شدم.^۲

پادشاه سامانی خواسته‌های دانشمندان و فلاسفه‌ای را که با تألیفات علمی و فلسفی

۱. «صوان» در لغت یعنی قفسه، گنج، کمد و جمع آن «اصونۃ» است. ر.ک: آذرنوش آذرتاش، فرهنگ معاصر

عربی-فارسی، تهران، نشر نی، ششم، ۱۳۸۴، ص ۳۷۶م.

۲. قفطی، همان، ص ۲۷۱.

گونگون کتابخانه یاد شده را تغذیه می‌کردند تأمین می‌ساخت. این کتابخانه شامل درّهای از علوم حکمت، فلسفه، طب، فلک، ریاضیات، به علاوه کتابهای ادبی، فقهی، سیره و تاریخ بود. از کتابهای بی‌نظیری که صوان الحکمه داشت، کتابهای ارسطو بود. منصور بن نوح سامانی بسیار مشتاق بود تا بر ترجمه یگانه‌ای از آنها دست یابد و این کار را بر عهده فیلسوف مشهور فارابی گذاشت تا فارابی از آنها ترجمه خلاصه و تحریر و تهذیب شده‌ای را که مطابق با حکمت بود گرد آورد. فارابی نیز پذیرفت و آن را همان گونه که او خواسته بود برگرداند و کتابش را *التعلیم الثانی* نام نهاد که به سبب آن به «معلم ثانی» ملقب شد. کتاب به همان صورت و به خط فارابی، بدون اینکه پاکنویس شود، تا زمان سلطان مسعود در خزانه منصور بود.

آن خزانه صوان الحکمه نامیده می‌شد.^۱ یکی از کسانی که در این خزانه بی‌نظیر پرورش یافت، شیخ رئیس ابوعلی سیناست که به خاطر پزشکی نزد منصور مقرب شد و حتی از او خواست تا وزیرش شود. شیخ حکمت را از این کتابها گرفت و از کتابهای مختلف موجود در آن به ویژه کتابهای طبی و فلسفی استفاده کرد. یکی از کتابهایی که شیخ از آن در مطالعاتش کمک گرفت، کتاب *التعلیم الثانی* بود که با جد و اشتیاق فراوان به مطالعه آن پرداخت و از آن کتاب شفا را تلخیص کرد. ابن سینا خود به استفاده از آن کتابخانه و به ویژه از *التعلیم الثانی* اعتراف می‌کند.

این خزانه سرانجام خوبی نداشت و آتش گرفت و علت آتش‌سوزی آن نیز معلوم نشد. بعضی ابوعلی سینا را عامل این آتش‌سوزی می‌دانند و می‌گویند او حکمت را از آن خزانه گرفت و مصنفاتش را از آن تألیف کرد و سپس آن را سوزاند تا مردم ندانند که حکمت را از فارابی و دیگران گرفته است.^۲ البته این افترا بی‌اساس است، چرا که او در رسائل خود و نیز در الشفا تصریح کرده که کتاب او تلخیص *التعلیم الثانی* فارابی است.^۳

۱. حاجی خلیفه، همان، ج ۲، ص ۶۸۳.

۲. این اتهام از سوی اسماعیلیه به شیخ فلاسفه اسلام زده شد. آن کتابخانه به دسیسه فرزندان شاه سامانی در آتش سوخت تا به گونه‌ای وانمود کنند که شیخ رئیس چنین کاری کرده تا بدین وسیله رضایت شاه سامانی در فروختن شیخ رئیس به محمود غزنوی را جلب کنند. (مترجم)

۳. حاجی خلیفه، همان، ج ۲، ص ۶۸۳.

دار العلم جعفر بن حمدان موصلی^۱

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حمدان موصلی (سال ۲۴۰ق - ۳۲۳ق / ۸۵۴م - ۹۳۴م) یکی از معدود فقهای شافعی مذهب در عصر خود بود. وی تألیف ارزشمندی در فقه داشت و نیز در علوم بسیاری چون اصول، حکمت، هندسه، شعر و ادب مهارت داشت. او دوست دانشمندان و شعرای معاصر خود بود و با آنها نامه‌نگاریهایی داشت؛ کسانی مانند ثعلب، میرد، بحتری شاعر که بعد از مرگ او در رتایش شعر گفت.

وی وارد بغداد شد و خلیفه المعتضد عباسی را مدح نمود و به قاسم بن عبیدالله وزیر پیوست که آثار فراوانی در ادب دارد که هر یک در نوع خود بی‌نظیر است. یاقوت درباره او می‌گوید: نیکو تألیف و شگفت تصنیف بود. تألیفات او عبارت‌اند از: الباهر فی الاختیار من اشعار المحدثین که در آن با کتاب الروضه دوستش میرد معارضه کرده است، همچنین کتاب الشعر و الشعراء الکبیر که تمام نشد و اگر تمام می‌شد بهترین کتاب در آن زمینه بود؛ کتاب السرقات که آن نیز تمام نشد و اگر آن را تمام می‌کرد، مردم در آن زمینه از همه کتابها بی‌نیاز می‌شدند؛ کتاب محاسن اشعار المحدثین

ابن حمدان دارالعلمی در موصل تأسیس کرد که قدیمی‌ترین دارالعلمی است که ما از آن آگاه شده‌ایم. دارالعلم هر روز برای جویندگان علم و ادب باز می‌شد و در آن کتابهای گوناگون و ابزارهای نویسندگی موجود بود. اگر نویسندگان در عسر و حرج بودند به آنها حقوقی می‌دادند. یاقوت حموی آن را چنین توصیف کرده است:

در شهر او دارالعلمی بود و در آن گنجینه کتابی از تمام علوم وجود

۱. دکتر مصطفی جواد کتابهایی را که به دارالعلمهای عراق در عصر عباسی پرداخته‌اند معرفی کرده است: مجلة عالم الغد، سال اول. همچنین نگاه کنید به: ابن ندیم، همان، ص ۲۱۳؛ یاقوت حموی، همان، ج ۶ ص ۳۵۹، ج ۷، ص ۱۹۰ - ۲۰۵؛ آدم میتز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، مصر، ۱۳۵۶ق، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۴؛ عواد کورکیس، همان، ص ۱۴۰ - ۱۴۵، ۲۵۹؛ ابن الجوزی، عبدالرحمن، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، حیدرآباد، ۱۳۵۷ق، ج ۷، ص ۱۷۲، ۲۶۶، ج ۸، ص ۲۲؛ ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی تاریخ مصر، ۱۲۵۰ق، ج ۹، ص ۳۵، ۱۲۱؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۳۵، ج ۱۱، ص ۳۱۲؛ مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الامم، معه ذیله لابی شجاع، مصر، ۱۳۶۲ق، ص ۲۵۲.

داشت که برای دانشجویان وقف شده بود. هر گاه کسی علم ادب می‌خواست، از ورودش به آن جلوگیری نمی‌کرد و اگر کسی فقیر بود، به او اوراقی می‌داد. کتابخانه همه روزه باز بود. هر گاه او از سفر برمی‌گشت، در آنجا می‌نشست و مردم به دورش جمع می‌شدند و شعرهای خود و اشعار دیگران و نیز مصنفاتش را املا می‌کرد «الباهر» یکی از مصنفات دلنشین اوست.

سرنوشت دارالعلم یاد شده را پس از سقوط ابن حمدان نمی‌دانیم. گروهی از اهل موصل به جایگاه و وجاهت او نزد خلفا، وزرا و علما حسادت ورزیدند. او یکی از فرزندانش را توبیخ کرد و او را از خود ندانست. و به این سبب با او عناد ورزیدند و گمان کردند که او آن فرزند را ظالمانه طرد کرده است و کوشیدند او را به وی ملحق کنند. پس از آن نیز جمع شدند و شهادت‌نامه‌ای نوشتند و در آن علیه او به مسائل قبیحی شهادت دادند. این چنین بود که او را از موصل بیرون کردند و او به بغداد گریخت و المعتضد را با قصیده‌ای مدح کرد و در آن از آنچه به او رسیده بود شکایت کرد.

دارالعلم سابور در بغداد

این دارالعلم را ابونصر سابور بن اردشیر تأسیس کرد (۳۳۶ق - ۴۱۶ق / ۹۴۷م - ۱۰۲۵م). او یکی از وزرای دولت آل بویه بود که سه بار برای بهاءالدوله و نیز یک بار برای شرفالدوله وزارت کرد. وی کارهای خیر را دوست داشت و از تجاوز به اموال مردم پرهیز می‌کرد و نیز دانش و دانشمندان را گرامی می‌داشت. همچنین نویسنده بصیری بود و دانشمندان و شعرا و اهل فضل را مقرب می‌شمرد. وی یاد خود را با دارالعلمی که در بغداد واقع در بین السورین در کنار محله کرخ ایجاد کرد، جاودانه ساخت (۳۸۳ق / ۱۹۹۱م).

او خانه بزرگی در کرخ خرید، آن را تعمیر و سفیدکاری کرد و دارالعلم نام نهاد. سپس آن را وقف علم کرد. وی کتابهای فراوانی را که خریده و جمع کرده بود به آنجا منتقل ساخت و موقوفه‌های بسیاری را وقف آن و نیز کسانی کرد که عهده‌دار نظارت بر آن و گنجینه‌های کتب آن بودند.

دارالعلم حاوی هزاران کتاب بود. تعداد کتابهای آن به ده هزار جلد افزایش یافت و کتابها



در علوم و معارف مختلف، از جمله ادب، فقه، طب و فلسفه طبقه‌بندی می‌شد. یکی از چیزهایی که بر اهمیت علمی آن دلالت می‌کند این بود که مؤلفان نام و یاد خود را با تقدیم یک نسخه از تألیفات ارزشمندشان به دارالعلم جاودانه می‌ساختند تا مرجعی برای دانشمندان علم‌آموز باشد که برای درس، مطالعه، نوشتن، استماع و مناظرات علمی و مباحثات ادبی به آن رجوع کنند. از آن جمله، جبرائیل بن عبدالله بن بختیشوع، متوفای سال ۳۹۶ ق / ۱۱۰۵ م، پس از اینکه مجموعه پزشکی بزرگش را که در پنج مجلد بود، تمام کرد، آن را الکافی نام نهاد و آن را به کافی الکفاة صاحب بن عباد منسوب کرد، نسخه‌ای از آن را برای دارالعلم یاد شده وقف کرد. در آن دارالعلم چهار صد مجلد از کتابهای علمی کمیاب و نیز صد نسخه از قرآن کریم به خط این مقله خطاط وجود داشت.

این دارالعلم در جهان اسلام به سبب کتابهای نفیس و نیز کسانی که امور آن را بر عهده گرفتند و به خاطر تدریس و املا در آن اشتهار یافت. ابوالعلاء معری، فیلسوف معره، از کسانی بود که آنجا را زیارت کرد و با علما و ادبا جلسه گرفت و از آنها دانش آموخت و با ایشان به بحث و جدل پرداخت و دارالعلم را در حالی که در نفس و عقل او اثر گذاشته بود ترک کرد. وی از این دارالعلم چند بار در رساله الغفران و سایر تألیفاتش یاد کرده است. ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که روزی فیلسوف معره صدای کبوتری را در دارالعلم شنید و چنین سرود:

و غنت لنا فی دار سابور قینة من الورق مطراب الاصائل میهال
رأت زهراً غضاً فهاجت بمزهر مثنایه احشاء لطفن و اوصال
فقلت: تغنی کیف شئت فانما غناءک عندی یا حمامة احوال
تحسدک البیض الحوالی قلادة بجیدک فیها من شذی المسک تمثال

این نهضت علمی مبارک در دارالعلم تا سال ۴۵۱ ق / ۱۰۵۹ م ادامه داشت، اما سرانجام آتش گرفت. خبر آتش‌سوزی آن را ابوالفرج بن جوزی در حوادث سال مذکور ذکر کرده است. او می‌گوید: در بغداد، محله کرخ و سایر محلات و بین السورین آتش گرفت و خزانه‌الکتبی که اردشیر وزیر وقف کرده بود در آتش سوخت و بعضی از کتابهای آن در زیر خاک مدفون شد. عمید الملک کندری، وزیر طغرل بیگ سلجوقی، به قدرت رسید و بهترین آن کتابها را که ده هزار مجلد، چهارصد مجلد از اصناف علوم و صد مصحف به خط ابن مقله بود برگزید. بسیاری از آن کتابها در آتش‌سوزی غارت شد. عمید الملک نیز باقی آنها را از آن خود کرد. این کار را به



سوء سیرت او نسبت داده‌اند. عاقبت دارالعلم سابور بغداد این گونه بود.

دارالعلم ابن حبان

قاضی ابن حبان، متوفای سال ۳۵۴ق / ۹۶۵م، دارالعلم و گنجینه کتابی را در شهر نیشابور پی‌ریزی کرد. این دارالعلم خانه‌ای در کنار خود داشت که غریبان طالب علم را سکنا می‌داد. قاضی ابن حبان ارزاقی برای اینان مقرر کرده بود. کتابها داخل دارالعلم امانت داده می‌شدند و خارج کردن آنها مجاز نبود.

دارالعلم ابن المارستانیة

ابوبکر عبیدالله بن علی تمیمی بکری، معروف به ابن المارستانیة، متوفای سال ۵۹۹ق / ۱۲۰۲م است. پدر و مادرش در بیمارستان عضدی که عضالدوله آل‌بویه در کنار دجله در بغداد تأسیس کرده بود، به بیماران خدمت می‌کردند. عبیدالله رشد علمی یافت و در پزشکی و حکمت و علم نجوم شناخته شد. او هر جمعه حلقه‌ی درسی در مسجد جامع قصر داشت که در آن حدیث می‌خواند و مردم گردش جمع می‌شدند و از او می‌آموختند. بین او و عبیدالله بن یونس رفاقتی بود و زمانی که عبیدالله بن یونس به وزارت رسید، از خواص او شد و مقرب گردید. ابن المارستانیة، شیفته‌ی جمع کتاب بود. از این رو، کتابهای بسیاری را به دست آورد و خانه‌ای را در درب شاکریه بغداد بنا کرد و آن را دارالعلم نامید. در آنجا گنجینه‌ی کتابی ایجاد کرد و آن را وقف دانشجویان نمود. در آن کتابخانه کتابهای گوناگون و فراوانی وجود داشت که یکی از آنها کتابی بود که او درباره‌ی تاریخ بغداد تألیف کرده و آن را دیوان الاسلام فی تاریخ دارالسلام نام نهاده بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی